حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) www.sarbedaran.org شماره ۲۱ اسفند ۱۳۸۳

دخالت نظامی امپریالیسم آمریکا در ایران

اخیرا جورج بوش و وزیر خارجه اش اعلام کردند که حمله نظامی به ایران هنوز در دستور کار آمریکا نیست. اما آمریکا عملیات نظامی مخفی اش را در خاک ایران شروع کرده است.

اهداف آمریکا در رابطه با ایران چیست؛ نقشه خود را چگونه عملی خواهد کرد و چه باید کرد؟

هدف آمریکا کنترل مستقیم اوضاع سیاسی و دسترسی بی قید و شرط و مستقیم به خاک و منابع اقتصادی و بازار کار ایران است. آمریکا نه قصد دارد مردم ایران را آزاد کند، نه اقتصاد را توسعه دهد، نه برای کردها دولت فدرال درست کند، نه زن و مرد را برابر کند، نه زندان و شکنجه را برچیند، نه انتشارات و مطبوعات را آزاد کند. هیچ کدام از این ها جزو اهداف و سیاستهای آمریکا در مورد ایران نیست. این ها صرفا یک مشت تبلیغات دروغین جاده صاف کن است.

دنباله در صفحه ۲

هشت مارس روز جهانی زن روز مبارزه برای گسستن زنجیرهای بردگی
- صفحه ۴

دربارهٔ انتخابات ریاست جمهوری

سه ماه به انتخابات ریاست جمهوری مانده و جناح های حکومتی در درون خود به صد پاره تقسیم شده اند.

تا کنون نیم دوجین کاندیدا معرفی کرده اند و شاید به یک دوجین هم برسد. بعلاوه، بسیاری از مهره های رژیم اصلا حاضر به کاندید شدن نیستند زیرا می دانند که مردم این رژیم را محکوم به مرگ کرده اند و از دید قدرتهای بین المللی نیز کارشان تمام است.

صفحه ۵

در معرفی کتاب «نیمی از آسمان» صفحه 12
گزیده هائی از «نیمی از آسمان» صفحه 14
نقش ادیان الهی در ستمگری بر زن صفحه ۲۰
کمونیست ها و مسئله زن صفحه 21

چرا عده ای از مردم طرفدار حملهٔ آمریکا هستند؟! صفحه 7
اعتیـــاد: ریشـــه های درد؛ چـــارهٔ کار! صفحه ۹
برنامهٔ حزب ما در رابطه با حل معضل اعتیاد صفحه 11
نصیحت رفسنجانی به کارگران! صفحه 17
به مناسبت روز کومله صفحه 18
به مناسبت بیستمین سال تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) صفحه 23

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران!

دخالت نظامی امپریالیسم آمریکا در ایران

ادامه از صفحه اول

اما تغییر رژیم جمهوری اسلامی یکی از سیاست های فوری آمریکا در ایران هست. آمریکا تصمیم گرفته اهداف بزرگتر خود را تحت نام و بهانه «تغییر رژیم جمهوری اسلامی» پیش ببرد تا به این ترتیب برای تجاوزش به ایران مشروعیت سیاسی کسب کند.

مقاصد آمریکا فقط به ایران محدود نمی شود. باید مقاصد بزرگتر آمریکا را هم شناخت تا دچار ساده نگری در مورد نیات آن نشد. از دید آمریکا، ایران، در کنار عراق و افغانستان، سکوی پرش دیگری است برای کنترل تمام آسیا. آمریکا، جنگی را آغاز کرده که مقصد نهائی اش سلطه کامل و بی رقیب بر آسیاست. عملی کردن این نقشه عظیم بین المللی کار ساده ای نیست؛ آمریکا در هر گام با خطر شکست و فروپاشی قدر قدرتی اش روبروست. بهمین دلیل خیلی ها پیش بینی می کنند که آمریکا نقشه حمله به ایران را عملی نخواهد کرد. اما واقعیت آن است که آمریکا راه عقب نشستن از این جنگ نامحدود را ندارد. دولت آمریکا هم از درون با مخالفت روبروست و هم از بیرون. با این وصف چاره ای جز ادامه راهی که در پیش گرفته ندارد. قدرت های اروپائی، به لحاظ نظامی، بسیار ضعیف تر از آمریکا می باشند اما مجبورند بر سر نفوذ یابی در نقاط مختلف جهان (بخصوص خاورمیانه و آسیا) با آمریکا رقابت کنند. آنها می دانند که این رقابتها برای نظم بین المللی سرمایه داری جهانی بسیار خطرناک است. با این وصف باید از نیازهای سودآوری سرمایه خود تبعیت کنند و بهر طریق ممکن با آمریکا رقابت کنند.

خطرات و فشارهای این جنگ آمریکا را مجبور می کند که از یک طرف با بیرحمی و شقاوت بیسابقه و از طرف دیگر با دروغگوئی و چرب زبانی باور نکردنی حرکت کند. هیچ عاقلی نمی تواند باور کند که آمریکا پس از پهن کردن بساط خود در ایران، اجازه رشد یک نظام دموکراتیک را بدهد. این غیر ممکن است و تاریخ چنین امر محالی را بخود ندیده است.

نقشه آمریکا برای تغییر رژیم و تعیین دولت در ایران

نقشه آمریکا برای تغییر رژیم و تعیین دولت در ایران شامل 3 وجه است: عملیات نظامی و تهاجم گسترده، عملیات مخفی، و عملیات سیاسی. آمریکا ممکنست هر کدام از این وجود (بخصوص تهاجم نظامی) را به درجاتی پیش ببرد اما در هر حالت اینها یک مجموعه اند.

تهاجم نظامی

جورج بوش در ماه اکتبر سال گذشته طرح نظامی پنتاگون برای انجام عملیات علیه ایران در تابستان آینده را تصویب کرد. منبع این خبر شخص معروفی است به نام اسکات ریتر. وی، مارین سابق ارتش آمریکا و بازرس ارشد تسلیحاتی سازمان ملل متحد در عراق بود. او با پی بردن به دروغ های آمریکا در مورد وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق، از خدمت استعفا داد. اسکات ریتر در 19 فوریه امسال، طی یک سخنرانی در واشنگتن اخبار محرمانه ای را که از منابع موثق درون حکومت آمریکا بدست آورده بود فاش کرد و گفت: جورج بوش نقشه عملیات نظامی علیه ایران در تاریخ ژوئن آینده را تصویب کرده است!(1) این به معنای آن نیست که این حمله صورت خواهد گرفت اما وقتی برای یک نقشه نظامی تاریخ هم تعیین می شود، باید جدی باشد!

سیمور هرش، روزنامه نگار معروف و پر نفوذ آمریکائی، گزارش مفصلی از اهداف و عملیات نظامی آمریکا در ایران منتشر کرده است. گزارش وی بر پایه اطلاعاتی است که یک مقام عالیرتبه امنیتی سابق آمریکا به وی داده است. وی در مجله نیویورکر (ژانویه 2005) از قول او می نویسد: «این یک جنگ علیه تروریسم است و عراق صرفا یکی از کارزارهای این جنگ است.... در نوبت بعدی شاهد کارزار ایران خواهیم بود.» هرش گزارش می دهد که پنتاگون، در نقشه تهاجم نظامی گسترده علیه ایران تغییراتی داده است زیرا بعد از اشغال افغانستان و عراق، جغرافیای نظامی خاورمیانه عوض شده و آمریکا اکنون می تواند علاوه بر خلیج فارس یا خلیج عمان، از عراق و افغانستان و پایگاه های جدیدش در جمهوری های آسیائی تهاجم گسترده به ایران را عملی کند. برخی از تحلیل گران می گویند ممکنست آمریکا فقط بخشی از این تهاجم را عملی کند و تنها به اشغال قسمتهائی از جنوب ایران اکتفا کند و برای این کار

نیروی دریائی اش را که در جریان اشغال عراق بلا استفاده بود به میدان آورد.

عملیات مخفی

اینکه آمریکا نقشه تهاجم گسترده خود را کی و تا چه اندازه عملی خواهد کرد هنوز روشن نیست، اما عملیات مخفی آمریکا در خاک ایران شروع شده است. گروههای کماندوئی آمریکائی و اسرائیلی وارد خاک ایران شده اند تا بقول خودشان «میدان جنگ را آماده کنند.» در باره این نوع عملیات هرش می نویسد: » رئیس جمهوری ... به گروه های کماندوئی و دیگر نیروهای مخصوص دستور انجام یکرشته عملیات مخفی علیه هدفهای مشکوک به تروریسم در 10 کشور خاورمیانه و آسیای جنوبی را صادر کرده است.» و «حداقل از تابستان گذشته دولت مشغول پیشبرد عملیات جاسوسی در داخل خاک ایران شده است. هدف اصلی این عملیات، جمع آوری اطلاعات در مورد مکان های هسته ای، شیمیائی و موشکی ایران است. ... برنامه این است که حداقل 36 هدف نظامی را شناسائی کرده و از طریق وارد کردن ضربات نظامی دقیق یا حملات کماندوئی سریع آنها را نابود کنند.» وی از قول یکی از مشاوران دولت بوش که ارتباط نزدیکی با پنتاگون (وزارت دفاع) دارد می نویسد: «رهبران نظامی پنتاگون معتقدند که باید وارد ایران شد و بحداکثر زیرساختهای نظامی آن را نابود کرد.» مقام اطلاعاتی عالیرتبه آمریکائی به هرش تاکید کرد که: «مسئله این نیست که ما قصد داریم علیه ایران وارد عملیات شویم، ما وارد عملیات شده ایم.»

هرش می نویسد، عملیات فوق از طریق همکاری بسیار نزدیک میان نیروهای مخصوص آمریکائی و پاکستانی که از مرز افغانستان برای نفوذ به خاک ایران استفاده می کنند پیش می رود. همکاری نزدیکی میان نیروهای آمریکائی و اسرائیلی نیز در جریان است اما سعی می کنند آن را مخفی نگاه دارند.

بخش بزرگی از عملیات مخفی مربوط به درست کردن «تیم های عملیاتی» در کشورهای «آماج» است. آگاهی به این وجه از نقشه های آمریکا برای انقلابیون بسیار حیاتی است. قرار است این تیم ها متشکل از افراد محلی باشند که تحت رهبری افسران آمریکائی عمل می کنند. وظیفه این تیم ها ترور مخالفین است. برای اینکه بفهمیم این تیم ها چکاره اند و از چه کسانی تشکیل خواهند شد، مقام اطلاعاتی عالیرتبه آمریکائی به هرش می گوید: » قوانین جدید به نیروهای مخصوص (منظور از «نیروهای مخصوص» نیروهای نظامی آمریکاست که عمیات غیر متعارف انجام می دهند) اجازه می دهد که در کشورهای آماج تیم های عملیاتی درست کنند که وظیفه شان کشف و محو سازمان های تروریستی است. آیا جوخه های اعدام دست راستی ها را در ال سالوادور به خاطر می آوری؟ آنها را ما بنیانگذاری کردیم و از نظر مالی تامین کردیم. هدفمان آن است که از میان محلی ها برای تشکیل این باندها سربازگیری کنیم... از حالا به بعد با تبهکاران خواهیم پرید.»

کارنامه این جوخه های مرگ در ال سالوادور بسیار ننگین و دهشتناک است. آنان رهبران سندیکاها و اتحادیه های کارگری، فعالین حقوق بشر، وکلای مترقی و نویسندگان را ترور می کردند. حتا از راهبه های کلیسای مخالف رژیم نظامی ال سالوادور (رژیم نظامیان وابسته به آمریکا) نیز نگذشتند و 6 تن از آنان را ترور کردند. پایه گذار آنها سفیر وقت آمریکا در ال سالوادور یعنی نگروپونته بود. او اکنون سفیر آمریکا در عراق است.

این است ماهیت «آزادی» و «دموکراسی» که آمریکا می خواهد به کشورهای «آماج» به ارمغان بیاورد. جوخه های مرگ برای ترور مخالفین بعلاوه صندوق های رای! مردم ایران 26 سال این نوع «دموکراسی» را تجربه کرده اند!

عملیات سیاسی

سه سال پیش جورج بوش ایران و عراق و کره شمالی را «محور اشرار» خواند و از همان زمان در حال تدارک سیاسی برای دخالت نظامی و سیاسی مستقیم در ایران است. بخش مهمی از این تدارک سیاسی انشعاب انداختن در جمهوری اسلامی و جلب بخشی از آنها، جلب عده ای از نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی و متحد کردن آنان با سلطنت طلبان و ایجاد زمینه های همکاری نظامی و امنیتی و سیاسی مجموعه این نیروها با پنتاگون است. حتا سازمان مجاهدین خلق که جزو لیست تروریستی آمریکاست، در این مجموعه قرار داده شده است.

عملیات سیاسی آمریکا بطور همزمان دو هدف را دنبال می کند: متزلزل کردن رژیم جمهوری اسلامی و آماده کردن رژیمی که بعد از آن می خواهند در ایران بر صندلی قدرت بنشانند. طبق گفته برخی منابع خبری آمریکائی، درمورد روش «تغییر رژیم» و اندازه «تغییر رژیم» هنوز در میان محافل مختلف هیئت حاکمه آمریکا بحث در جریان است. یک نمونه از این بحثها، طرحی است که اخیرا از سوی «کمیته خطرهای کنونی» منتشر شده است.

این کمیته متشکل از برخی سران با نفوذ حزب جمهوریخواه آمریکاست. معاون این کمیته جورج شولتز می باشد که در زمان ریاست جمهوری ریگان وزیر امور خارجه آمریکا بود. پسر شولتز از شرکای خارجی محسن رفسنجانی بوده و خانواده اش روابط بسیار نزدیکی با خانواده رفسنجانی دارند. طرحی که این «کمیته» داده ظاهرا طرحی است برای برکناری مسالمت آمیز «رهبر». نویسندگان این سند می گویند با اجرای این طرح شاید بتوانند خامنه ای را بطور مسالمت آمیز برکنار و ایران را «دموکراتیزه» کنند، همانطور که اندونزی و شیلی را بطور مسالمت آمیز از «دیکتاتوری به دموکراسی» گذر دادند. این سند شخص خامنه ای و حامیان وی را آماج قرار داده و به بقیه سران جمهوری اسلامی وعده تضمین امنیت و سود در رژیم بعدی را می دهد. در این سند آمده که: «علی خامنه ای، رهبر ایران یک خطر عمده برای صلح است زیرا مصمم است سلاح هسته ای تولید کند... چند استراتژی را برای کم کردن خطر و تقویت تغییرات دموکراتیک می توان به فوریت عملی کرد.» نویسندگان می گویند آمریکا فورا باید دست به اقدامات زیر بزند: به خامنه ای در مورد متوقف کردن فعالیتهای هسته ای اولتیماتوم بدهد و در صورت عدم توقف این فعالیت ها، تاسیسات هسته ای ایران را نابود کند؛ از «دموکراتها» و ناراضیان در جهت برکنار کردن خامنه ای حمایت کند و روشن کند که اینها شرکای جدید ما هستند؛ به ان جی او های آمریکائی گفته شود که کار در ایران را شروع کنند؛ به سازمان های حقوق بشر خصوصی و دولتی آمریکا گفته شود که در اختصاص بودجه ایرانیان را در الویت بگذارند؛ سفارت آمریکا در تهران را با هدف پیشبرد این طرح باز کند؛ با استفاده از امکانات گسترده ای که وجود دارد دست به ایجاد روابط با ارتش و نهادهای مختلف جمهوری اسلامی ایران بزند؛ نیروهای آمریکا در منطقه، سازمان سیا، اف بی آی و سازمان مبارزه با مواد مخدر باید با اینها حول موضوعات مشترک وارد همکاری شوند و به آنها تفهیم کنند که هرکس با آمریکا همکاری کند از تنبیه معاف شده و در دوره آینده پاداش خواهد گرفت؛ آمریکا باید خواهان انحلال سپاه پاسداران و بسیج، اصلاح یا انحلال وزارت اطلاعات و تحقیق در مورد حمایت دولت ایران از گروه های شبه نظامی مانند انصار حزب الله شود؛ آمریکا باید دست به تحریم اقتصادی خامنه ای و وابستگان وی و «بنیادهای انقلابی» که 35 درصد صادرات و واردات ایران را در دست دارند بزند؛ و حداقل 10 میلیون دلار بودجه سالانه برای تلویزیون ها و رادیوها و شبکه های اینترنتی ایرانی اختصاص دهد. و غیره. (2)

جالبترین بخش طرح فوق، دستورالعمل هائی است که به سران جمهوری اسلامی در رابطه با آماده کردن خامنه ای به سرکشیدن جام زهر می دهد و از آن جالبتر تعیین خط مشی برای حوزه علمیه قم است. مثلا می نویسد: فردی را باید یافت که «با خامنه ای وارد مذاکره شود و به او بگوید که بهتر است از سیاست کناره گرفته و به مسجد بازگردد در غیر اینصورت با آلترناتیوهائی مانند زندان یا دار مواجه شود... چه کسی مناسب ترین فرد برای انجام این مذاکره است؟ رئیس جمهور خاتمی برای اینکار مناسب است اما وی تا کنون از خودش ضعف نشان داده است. ایرانیان و دوستان دموکرات آنان باید بدنبال یافتن فرد یا گروه مناسبی برای انجام این گفتگو باشند. ما باید حوزه را تشویق به اتخاذ این موضع کنیم که حاکمیت روحانیت تا قبل از ظهور امام غایب فساد انگیز بوده و برای بنیان های دین خطرناک است. افراد حوزه مشترکا می توانند نزد خامنه ای رفته و در ابتدا بطور خصوصی به او بگویند که دست از قدرت بکشد و آن را به منتخبین مردم بسپارد و ...»

این یکی از طرح هاست. شاید طرح های دیگری هم در کار است. در هر حالت هدف آمریکا آن است که ابتکار تغییر و تحولات سیاسی را در ایران بدست بگیرد. برای آمریکا روشن است که رژیم جمهوری

دنباله در صفحه ۶

هشت مارس روز جهانی زن
روز مبارزه برای گسستن زنجیرهای بردگی

زنان! زمان انتقام گرفتن از جمهوری اسلامی است! زمان تبدیل کردن ولوله پراکنده به سرودی روشن است. این بساط تاراج و جهل و آدم کشی و فریب باید بر چیده شود و زنان باید در صف اول ریشه کن کردن اینان باشند. زیرا که زنان اولین قربانیان حکومت جور و بیداد خمینی بودند. زیرا که این دشمنان دغلکار خلق بطور خاص زنان را آماج خود قرار دادند و 26 سال با زنجیرهای شریعت و سنت، آنان را به بردگی کشیدند.

زنان! زمان وارد کردن پتک بر زنجیرهاست.

دوره قدر قدرتی جمهوری اسلامی به پایان رسیده و خیزشهای توده ای علیه دستگاه ستم و استثمار از هر جا سر بلند می کند. حکام منفور اسلامی دچار درماندگی و هراسی بزرگ شده اند. این مرتجعین از برخاستن توده ها، از برخاستن زنانی که مصممند درهم کوبیده نشوند و به برده تبدیل نشوند، زنانی که می خواهند بار ستم را بدور افکنند و آزادی بکف آورند، هراسناکند.

زنان! خشم خود را نشان دهید. مشتهای خود را برای زیر و رو کردن جامعه و سوزاندن ریشه های مظالم تبهکارانه و جانگداز به حرکت در آورید. به دیگران نیز الهام ببخشید که برخیزند و برای ساختن آینده ای که در آن کنیزی و فرودستی، فقر و خودکشی و تحقیر نباشد، مبارزه کنند.

زنان! مرتجعین حاکم به قدرت نهفته در شما آگاهند. خود نیز به آن باور کنید. مرتجعین آنچنان به این قدرت نهفته آگاهند که دلقلک وار خود را دوست زنان قلمداد می کنند. احادیث و قصه های مذهبی شان را زیر و رو می کنند و دنبال نشانه ای می گردند تا ثابت کنند در تاریخ و سنتشان به زن بصورت چیزی غیر از برده نیز نگریسته اند. اما 26 سال وقت گشتن داشتند و پیدا نکردند.

زنان! برای سرنگونی جمهوری اسلامی برخیزید و حتا پس از آن مبارزه را برای پیروزی یک انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی ادامه دهید. زیرا آزادی کامل زنان با سرنگون شدن تمام و کمال نظام طبقاتی میسر می شود.

زنان! در روز جهانی هشت مارس به یکدیگر بپیوندید و در مقابل قدرت حاکم قدر قدرتی کنید. در این روز با زنان کمونیست و انقلابی که در زندان های جمهوری اسلامی ایستاده جان باختند تا نهال نبرد برای رهائی را آبیاری کنند پیمان ببندید و عهد کنید که مانند آنان بپا دارنده آتش ها باشید. بسیاری از آنان در گلزار خاوران آرمیده اند و بسیاری دیگر فقط در قلبهای مردم. این قهرمانان الهام بخش مبارزات ما در طی این سالها بوده و هستند و دور نیست روزی که مجسمه شهامت و ایستادگی این زنان دلیر بدست دختران جوان در گلزار خاوران و دیگر گلزارهای فرزندان خلق بر پا شود.

انقلاب قبل شکست خورد و لی بار دیگر افق های خیره کننده و رهائی بخش در حال شکل گرفتن اند. زمانی فرارسیده که می توان بلندپروازیهای رهائی بخش را متحقق و آنچه را که در تمام 26 سال گذشته غیرممکن می نمود، ممکن کرد. زنان باید هر چه آگاهانه تر و قاطعانه تر در مبارزات تاریخ سازی که فرا می رسد شرکت کنند. صف مبارزات دموکراتیک و کمونیستی بدون وجود زنان قاطعیت و رادیکالیسمی را که برای زیر و رو کردن جهان کهنه جور و بند لازم است نخواهد داشت. این مبارزات بدون آنکه زنان در زمره رهبران سیاسی و سازمانگران آن باشند، نخواهند توانست واقعا نوید دهنده جامعه ای نوین باشند.

روز هشت مارس، روز بین المللی زنان، روز تجدید عهد برای مبارزه سرسختانه و قهرمانانه همه زنان آزاده و انقلابی جهان علیه ظلم و ستم و استثمار است. باشد تا در این روز صلای نبرد علیه مرتجعین و امپریالیستها سراسر جهان را در نوردد و نیاز مبرم توده های ستمدیده به سرنگونی جهان کهنه و برقراری جهانی نوین اعلام شود. این روز رزم جهانی مبارک باد!

۸ مارس 1383
حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

دربارهٔ انتخابات ریاست جمهوری

سه ماه به انتخابات ریاست جمهوری مانده و جناح های حکومتی در درون خود به صد پاره تقسیم شده اند. در آخرین نمایش وحدت، جنتی عضو شورای نگهبان نمایندگان مجلس هفتم را خود فروش خواند و آنها هم جواب دادند خودتان هستید. البته طرفین هر دو محق اند.

تا کنون نیم دوجین کاندیدا معرفی کرده اند و شاید به یک دوجین هم برسد. بعلاوه، بسیاری از مهره های رژیم اصلا حاضر به کاندید شدن نیستند زیرا می دانند که مردم این رژیم را محکوم به مرگ کرده اند و از دید قدرتهای بین المللی نیز کارشان تمام است. جناح موسوم به راست (که در حال انشعاب و چند پارچه شدن است) برای ایجاد اتحاد (یا بقول خودشان «همگرائی») شورائی تشکیل داده اند به نام «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» که اعضاء اولیه آن ناطق نوری، عسگراولادی، باهنر و چند نفر مرتجع جنایتکار دیگرند. اما چون اتحاد حاصل نشد تصمیم گرفتند چند مرتجع جنایتکار دیگر به آن اضافه کنند و برای این امر غلامعلی حداد عادل (که پدر زن پسر خامنه ای است) و مهدی چمران و حسین شریعتمداری و مرتضی نبوی و چند تن دیگر را دعوت به عضویت کردند. اما عده ای از اینان از جمله حداد عادل این دعوت را رد کردند. این «شورای هماهنگی» حتا نتوانسته بخشی از جناح راست را متحد کند و مرتب بر تعداد رهبری «شورا» اضافه می کنند تا مگر با منبسط کردن «شورا» اتحادی میانشان ایجاد شود. اینها اسم خود را جناح «اصولگرایان» گذاشته اند و خامنه ای شخصا در آن نظارت می کند. با وجود این تلاشها، اتحاد نمی شود که نمی شود! مثلا، جناح پاسداران و امنیتی ها که اسمشان «ایثارگران» است و در مجلس اسمشان را گذاشته اند «آبادگران» از اینها انشعاب کردند و بعد دوباره آشتی کردند و .... این کشمکش ها ادامه دارد. حتا رفسنجانی که پس از مرگ خمینی با حیله گری و توطئه چینی درون قصری بدست خودش خامنه ای را جانشین خمینی کرد، در این ائتلاف نیست. این مرتجع محتاط نمی خواهد رفیق کاروان کسانی شود که سرشان روی شانه هایشان سنگینی می کند و امیدوار است بتواند خود را تافته جدا بافته از آنان جا بزند.

دوم خردادی ها

دوم خردادی ها، علاوه بر اینکه در میانشان انشعاب شده، علاقه ای هم به شرکت در این انتخابات ندارند. علتش آن نیست که ممکنست صلاحیت کاندیدایشان رد شود. جناح راست که ارگان تشخیص « صلاحیت» را در دست دارد در موقعیتی نیست که بخواهد صلاحیت کسی را رد کند و حتا ممکنست به برخی کاندیداهای ملی مذهبی ها نیز «نمره قبولی» بدهد.

اوضاع جدید، صف بندی های جدیدی بوجود آورده و بخشی از دوم خردادی ها بدنبال وحدت با مرتجعین بیرون حکومت و طرح های آمریکا می باشند. عده ای با رفسنجانی متحد شده اند و بقیه هم می دانند عمر این رژیم تمام شده و امیدی به حفظ آن ندارند و می خواهند در موقعیتی باشند که بتوانند سریعا خود را از زیر آماج حملات مهلک مردم علیه این رژیم بیرون بکشند و یا اینکه وقتی آمریکا دست به سرنگونی این رژیم زد بخشی از کاروان آمریکا باشند و نه گوشت قربانی حجاج بازگشته از واشنگتن. برخی از دوم خردادی ها از هم اکنون زمینه را می چینند که خود را از حکومت کنار بکشند. مثلا می گویند اگر راستها ریاست جمهوری را بگیرند، اساس جمهوریت از بین میرود! باید از این عوامفریبان پرسید: مگر هنگامی که علم و کتل تصویب اصل ولایت مطلقه فقیه را حمل می کردید داشتید پایه های جمهوریت را محکم می کردید یا هنگامی که طنابهای دار را به گردن زندانیان سیاسی می انداختید و دستگاه های امنیتی رژیم اسلامی را پی ریزی می کردید داشتید اساس جمهوریت را می ساختید؟

دورنمای کلیت این رژیم آنچنان تیره و تار است که بعید نیست ابراهیم یزدی (دبیرکل نهضت آزادی) را کاندیدای ریاست جمهوری کنند و به مردم وعده باز شدن «عصر دموکراسی» را بدهند. ابراهیم یزدی که هنگام بقدرت رسیدن خمینی نزدیک ترین مشاور سیاسی او بود، جزو خودی ها حساب می شود و آیت الله ها به او اعتماد دارند. بنابر این بعید نیست که یکبار دیگر شانس خود را بیازمایند و سکان کشتی شکسته خود را به دست نهضت آزادی بدهند.

سران رژیم در خلوت صحبت از «رفتن» می کنند اما هنوز امیدوارند که در دقیقه نود دستی از غیب (از میان قدرتهای غربی) بیرون آید و راه حلی برای ماندنشان بر اریکه قدرت تعبیه کند. آنان در اوج ذلتند اما مانند هر رژیم مستبد و خودکامه ی دیگر، برای عوام دروغ می بافند و بحث از این می کنند که اوضاع روبراه است! محمدرضا شاه هم تا آخرین لحظه دست از فریب مردم بر نداشت و تا زمانی که فریاد سهمگین «مرگ بر شاه» در خیابانها طنین نیفکنده بود، داد سخن می داد که ایران جزیره ثبات و آرامش است و تحت رهبری داهیانه او ایران تبدیل به بزرگترین قدرت صنعتی و نظامی جهان شده است. سران رژیم اسلامی در سر هم کردن دروغ های وقیحانه از شاه هم وقیح ترند. ولی در لحن حرف زدنشان با مردم تغییر محسوس ایجاد شده است. اکنون سران حکومت مرتب صحبت از دموکراسی می کنند. حتا لاریجانی فاشیست بخاطر برنامه های فاشیستی «هویت» از خود انتقاد می کند. شاه هم در روزهای آخر عمرش در لحن متفرعنش تغییراتی داد و سعی کرد با مردم با تواضع و احترام حرف بزند. اما دیگر دیر شده بود. حال که مرگشان نزدیک شده رفسنجانی مصاحبه می کند و می گوید: انتخابات و رای دادن باید آگاهانه و با علاقه باشد. تا کی باید گفت رای دادن یک امر شرعی است!! این حرفها مانند حرفهای روزهای آخر شاه است که از مردم بخاطر اشتباهاتش معذرت خواهی می کرد. اما دیگر دیر شده بود.

فرق این انتخابات با قبلی ها

کارکرد انتخابات این است که برای نظام حاکم «مشروعیت مردمی» ایجاد کند و به مردم بگوید چگونه نقش سیاسی خود را ایفاء کنند. تک تک انتخاباتی که در جمهوری اسلامی انجام شده اند چنین ماهیتی داشتند. فرق این انتخابات با دوره های قبل آن است که نظام موجود بشدت از هم گسیخته است و صحبت از ایجاد مشروعیت برای آن بی معناست. همه انتخابها از قبل توسط قدرت فعالی که در بالای سر مردم قرار دارد فرموله و تعریف می شوند. حتا رقابت های درون طبقه حاکمه از طریق انتخابات حل و فصل نمی شود. بلکه انتخابات بعد از حل و فصل این رقابتها و بر مبنای توافقات پشت پرده میان اربابان قدرت انجام می شود. تک به تک انتخابات های جمهوری اسلامی همینطور بوده اند. فرق این انتخابات با دوره های قبل در آن است که قدرت فعالی که بالای سر مردم نشسته در حال پاشیدن و مضمحل شدن است. بحث ها و مذاکرات واقعی و اصلی که در پشت پرده میان سران جمهوری اسلامی جریان دارد بر سر انتخابات آینده ریاست جمهوری نیست بلکه بر سر این است که با این وضعیت چه کنند. مشغله عمده مراکز قدرت در جمهوری اسلامی انتخابات آینده نیست، بلکه چک

و چانه زدن با امپریالیستهای غربی در مورد موضوع «گذار از جمهوری اسلامی» است.

این رژیم نه تنها در میان مردم مشروعیتی ندارد بلکه وحدت درونیش نیز بطور اساسی از بین رفته و از نظر قدرتهای امپریالیستی نیز عمرش بسر آمده است. اما رقابت و منافع متضاد قدرتهای امپریالیستی نیز مانع از وحدت نظرشان در مورد چگونگی تغییر رژیم در ایران است. در سال 1357 زمانی که قدرت های غربی به این نتیجه رسیدند که طول عمر رژیم شاه بسر آمده در کنفرانس گوادلوپ گرد آمده و تصمیم گرفتند روی خمینی سرمایه گذاری کنند و وی و همپالگی هایش را بعنوان آلترناتیو قدرت تقویت کنند و بدست آنان انقلاب مردم را سرکوب کنند. اما در اوضاع کنونی به چنین اتفاق نظر و سیاستی دست نیافته اند زیرا مسئله تغییر رژیم در ایران با نقشه های بزرگتر امپریالیسم آمریکا برای سلطه مطلق بر خاورمیانه گره خورده است. این تنش مانع از اتفاق نظرشان بر سر ایران است.

تشتت در میان نیروهای ارتجاعی و رقابت میان قدرتهای امپریالیستی از یکسو و به صحنه آمدن توده های مردم وضعیت مناسبی را برای قدرتمند شدن کمونیستها و آزادیخواهان فراهم کرده است. وظیفه نیروهای کمونیست و مبارز است که سطح آگاهی سیاسی توده های مردم را از وضعیت سیاسی و صف آرائی های سیاسی موجود بالا برند و آنان را با قصد مبارزه برای ریشه کن کردن جمهوری اسلامی و ممانعت از به قدرت رسیدن دارودسته های ارتجاعی جدید متشکل کنند و از طریق پیشبرد این سیاست، پایه و نفوذ خود را گسترش دهند و برای نبردهای سرنوشت ساز آینده آماده شوند.

این وضعیت خطرات زیادی نیز در بطن خود می پروراند. سال 56-57 را بخاطر بیاوریم. صحنه سیاسی درهم برهم بود. بطوریکه در صف مخالفین رژیم سلطنتی بجز کمونیستها و دیگر نیروهای آزادیخواه، نیروهای سیاسی ارتجاعی مانند خمینی نیز حضور داشتند. این مرتجعین که در صف مخالفت با رژیم شاه در کنار کمونیستها و آزادیخواهان و مردم قرار گرفته بودند با کمک قدرتهای امپریالیستی، سکان تحولات سیاسی را در دست گرفتند، رهبری خود را بر مردم تحمیل کردند، و بنام «انقلاب» قدرت خود را تحکیم نمودند. این بزرگترین تجربه انقلاب 57 است که نباید فراموش کرد و باید به نسل جوان منتقل کرد. در اوضاع حاد و بحرانی نیروهای ارتجاعی، ژستهای به ظاهر مردمی می گیرند و سعی می کنند جای پائی در میان مردم پیدا کنند تا ثمرات مبارزه مردم را بدزدند و خود را بر اریکه قدرت بنشانند. امروز نیز با همان وضعیت روبروئیم. جورج بوش خود را منجی مردم ایران می خواند، سرمایه داران و ساواکی های زمان شاه در کمین نشسته اند تا در رکاب رضا پهلوی بازگردند و تخت را از سلطنت فقها تحویل بگیرند؛ برخی دیگر از شکنجه گران و پاسداران دوم خرداد مشغول مذاکره با آمریکا و مجاهدین خلق و سلطنت طلبان اند تا با ارائه خدماتی کماکان در قدرت ماندن خود را تضمین کنند.

در این صحنه پرآشوب دو محک است که به نیروهای آزادیخواه و توده های مردم کمک می کند که از عواقب ناآگاهی دردناک سال 56-57 بحداکثر پرهیز کنند: یکم، پیش گذاشتن خواست سرنگونی تمام و کمال نیروهای سیاسی و نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی بدست مردم و طرد تمام جناح های آن از صفوف مردم. دوم، اعلام موضع صریح علیه امپریالیسم آمریکا و جنگ آن در خاورمیانه و طرد تمام نیروهای سیاسی که به همکاری با آمریکا می پردازند. آمریکا و نیروهای سیاسی که اکنون خود را وابسته به آن کرده اند می خواهند خود را قهرمان سرنگون کردن جمهوری اسلامی کنند تا در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی انحصار تغییر و تحولات را بدست گیرند. سرنگونی هر چه سریعتر جمهوری اسلامی تنها گام اول در انقلاب سوم مردم ایران است. گام بعدی رودروئی با نیروهای ارتجاعی دیگر است که در کمین قدرت نشسته اند و می خواهند با یاری آمریکا به قدرت برسند.

صحنه سیاسی کشور بسیار پیچیده و پر آشوب است. اگر در این شرایط نیروهای انقلابی و کمونیست به همراهی بخشی از توده های مردم، تجربه بزرگ انقلاب 57 و جدال انقلاب و ضد انقلاب متعاقب آن سالها را به کار نگیرند، یکبار دیگر مرتجعین به نام مردم، قدرت را بدست خواهند گرفت. اوضاعی که پیش رو داریم هم خطرناک است و هم بسیار مساعد و مملو از فرصتهای انقلابی تاریخی. اوضاع پیش رو زمینه ها و فرصتهای مساعدی را برای سازمان دادن صفوف کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، زنان و جوانان بدور یک برنامه کمونیستی با یک استراتژی انقلابی ضد ارتجاع - ضد امپریالیستی فراهم می کند. تنها چاره کار انقلاب تحت رهبری یک حزب انقلابی است. لحظه ها و فرصت ها را دریابیم! **n**

دنباله از صفحه ۳

حمله آمریکا...

تلاش می کند خودش را سردمدار و معمار «تغییر رژیم» در ایران نشان دهد تا از این طریق اولا، مانع از رشد نیروهای مردمی شود و ثانیا، نیروهائی را خودش از میان جناح هائی از جمهوری اسلامی و سلطنت طلبان و اپوزیسیون دست چین و تقویت کند. و هدف اصلی از همه اینها آن است که حضور بلامانع نیروهای نظامی خود را در آینده ایران تضمین کند.

چه باید کرد؟

باید هر چه سریع تر جمهوری اسلامی را بدست مردم سرنگون کرد و با تجاوز و دخالت آمریکا مقابله کرد. این جهت گیری کلی باید فعالیت احزاب و سازمان های چپ و روشنفکران مترقی و جنبش های توده ای کارگری و دانشجوئی و زنان را رقم بزند.

امپریالیسم آمریکا قوی ترین قدرت جهان است اما در هر گام با خطرات مهلک مواجه است. رژیم جمهوری اسلامی در آستانه سرنگونی است اما این به معنای سرنگون شدن نظامی که جمهوری اسلامی محصول آن بود نیست.

ماهیت خونخوار و استثمارگر امپریالیسم آمریکا از دید بخش بزرگی از مردم و احزاب و سازمان های آزادیخواه و کمونیست پنهان نیست. ما تجربه دزدیده شدن انقلاب 57 را داریم و برایمان روشن است که امپریالیسم آمریکا دست در دست نیروهای مرتجع نو رسیده و کهنه کار ایرانی در تلاشند تا یک بار دیگر کاریکاتوری از تغییر را بجای تغییر واقعی به مردم تحمیل کنند و مانع از تولد یک انقلاب واقعی و تغییرات بنیادین سیاسی و اقتصادی شوند. مبارزه ای سخت و پیچیده در راه است. توده های مردم به همت و کوشش پیشاهنگان کمونیست و آزادیخواه خود باید مبتکر و سازمان دهنده سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن ارگان های قدرت و ارگانهای نظامی و امنیتی آن باشند تا هیچ قدرتی نتواند درجه و اندازه و عمق «تغییر» را به جامعه ما دیکته کند و حرکت مردم را به سوئی که مایل است سوق دهد. وظیفه نیروهای مبارز است که با شتاب زیاد دست به کار سازمان دهی جنبش های توده ای کارگری، دانشجوئی و زنان و ملل تحت ستم بحول مواضع روشن ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی، با خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدست مردم و ایستادن درمقابل طرح های آمریکا، شوند.

امپریالیسم آمریکا با دست خود بحران و از هم گسیختگی بزرگی را در ساختارهای دولتی کشورهای خاورمیانه ایجاد کرده و اصلا معلوم نیست که بتواند نتایج آن را به نفع خود رقم بزند. در ایران فصل جدیدی از مبارزه طبقاتی شروع شده اما تا نوشته شدن نتایجش راه زیادی مانده و معلوم نیست کدام طبقه آن را خواهد نوشت. اما طبقه کارگر و خلقهای ایران تحت رهبری پیشاهنگان کمونیست خود فرصتهای بزرگی را برای نوشتن آن دارند. باید جرات ربودن این فرصت را بخود بدهیم.

توضیحات

۱) By Mark Jensen - CP Repost

۲) Committee on the Present Danger

چرا عده ای از مردم طرفدار حمله آمریکا هستند؟!

آیا این عجیب نیست؟ خیر! مگر 26 سال پیش مردم در عکس العمل به جنایات شاه فریاد نزدند «رهبر فقط روح الله»!

غالبا گرایش خودبخودی در میان مردم، توسل جستن به راه حل های دم دست است، که البته اغلب بیراهه اند و نه راه حل. گرایش خودبخودی در میان توده های مردم مانع از آن می شود که بطور علمی دست به استخراج درسهای تاریخ بزنند و آن را چراغ راه آینده کنند.

یکی از مشخصه های جامعه طبقاتی که اکثریتی بسیار فقیر و اقلیتی بسیار ثروتمندند، عقب ماندگی فکری در میان توده های مردم است. زیرا توده های مردم فقط وقت دارند برای یک زندگی بخور و نمیر کار کنند. ثروتی را که اکثریت مردم تولید می کنند، اقلیت تصاحب می کند. اقلیت با اتکاء به ثروتی که تصاحب می کند می تواند از آموزش عالی بهره ببرد و یک قشر کتابخوان، تئوری دان، مدیر و رهبر، بپرورد. نهادهای آموزش و پرورش، همیشه ایده ها و تفکرات طبقات حاکم را به خورد اکثریت می دهند. در کشورهای تحت سلطه، نظام آموزش و پرورش استبدادی است و به توده های مردم فقط حفظ کردن فرمولها و داده ها و سطحی فکر کردن را آموزش می دهد. در نظام استبدادی توده های مردم یاد نمی گیرند که بطور علمی شواهد سیاسی و اجتماعی را بررسی کنند و به حقایق امور دست یابند. سانسور و خفقان و فقدان آزادی بیان و مطبوعات و تشکیلات، وضع را بدتر می کند. وقتی بطور گریزناپذیر مقطع شورش علیه ستم فرا می رسد، تفکر خودبخودی و خودرو در میان توده های مردم بیداد می کند.

به دلیل همین واقعیت است که نقش احزاب سیاسی و روشنفکران در شکست یا پیروزی مردم در مبارزه علیه ستم و استثمار تعیین کننده است. بهمین دلیل در جامعه ما نقش روشنفکران در هدایت جنبش سیاسی مردم صد چندان می شود. روشنفکران متعهد موظفند که خلاف جریان فکری غالب در میان توده ها حرکت کنند؛ کمونیستها موظفند که شناخت سیاسی و طبقاتی مردم را بالا ببرند، آنان از مسیر خودبخودی منحرف کرده و به شاهراه مبارزه سیاسی آگاهانه هدایت کنند.

در عصر سرمایه داری جهانی، سیاست به یکی از پیچیده ترین عرصه های زندگی بشری تبدیل شده است. طبقه بورژوازی با استفاده از ثروتی که از استثمار مردم بدست می آورد، لشگری از متفکرین سیاسی و مبلغین را تربیت می کند و پیچیده ترین ترفندهای سیاسی را برای محکوم نگاه داشتن توده های مردم بکار می گیرد. وظیفه پیشاهنگان مبارز مردم است که با استفاده از تئوری کمونیسم به مسائل مقابل پای جنبش مردم پاسخ دهند و سطح شناخت توده های مردم را از ترفندها و دروغ های حکام و احزاب فرصت طلب و بورژوا آگاه کنند. این کار بخش مهمی از مبارزه طبقاتی است.

یکی از عوامل بسیار مهمی که بر پیچیدگی سیاست می افزاید فاسد شدن احزاب سیاسی مبارز و روشنفکران مردمی است. دولتهای ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی برای به تسلیم واداشتن مبارزین فقط به گلوله های سربی اکتفا نمی کنند بلکه از گلوله های شکر آلود هم استفاده می کنند و با ترفندهای سیاسی گوناگون برخی از آنان را بطور مستقیم یا غیر مستقیم به خدمت خود در می آورند. به این ترتیب مواجه می شویم با عوض کردن مسیر یا اشتباهات فاجعه بار احزابی که سالیان سال برای منافع مردم و ایجاد یک جامعه آزاد از قید ستم و استثمار جنگیده اند و می بینیم که در کنار دشمن ایستاده اند! طبیعی است که این وضعیت در میان مردم گیجی و سرخوردگی تولید می کند. در جریان موسوم به «دوم خرداد» که یک ترفند امنیتی برای حفظ نظام جمهوری اسلامی بود این را تجربه کردیم. احزاب و روشنفکرانی که با جناحی از جمهوری اسلامی متحد شدند وعده های خیالی و پوچ را باور کرده بودند که بله «اینها می خواهند نظام را از درون اصلاح کنند.» اکنون نیز شاهد آن هستیم که برخی از احزاب سیاسی مخالف جمهوری اسلامی و برخی از همان روشنفکران می گویند آمریکا دارد موج آزادی و دموکراسی را در جهان اشاعه می دهد!

چرا گول وعده های دروغین را خوردن؟

در رمان معروف جورج اورول (1984) بر سردر «وزارت حقیقت» این جملات حک شده است:

بالا: صحنه ای از تظاهرات ضد اشغال عراق در آمریکا
چپ بالا: حمله سربازان آمریکائی به روستائی در افغانستان
چپ پائین: زندان های آمریکا در عراق

جنگ، صلح است؛ برده گی، آزادی است؛ جهل، قدرت است!

دولت جورج بوش در واقع همان «وزارت حقیقت» در رمان جورج اورول است. بوش در مانیفست سیاسی دولت خود که در 17 سپتامبر 2002 ارائه کرد می گوید: « امروز ایالات متحده آمریکا از یک موقعیت بی همتا در زمینه قدرت نظامی و نفوذ اقتصادی و سیاسی عظیم بهره مند است. میراث و اصول ما این است که از قدرت خود برای کسب امتیازات یکجانبه استفاده نکنیم. ما به این متعهدیم. ما بدنبال ایجاد توازن قوا در خدمت به آزادی بشریم: شرایطی که تمام ملل و جوامع بتوانند خودشان فواید و چالش های رهائی اقتصادی وسیاسی را انتخاب کنند... آمریکا از این فرصت استفاده می کند تا ثمرات آزادی را به سراسر کره زمین برساند. ما فعالانه تلاش خواهیم کرد تا امید دموکراسی؛ توسعه؛ بازار آزاد و تجارت آزاد را به اقصی نقاط جهان بیاوریم.» (جورج بوش 17 سپتامبر 2002)

دو سال و اندی از این تاریخ می گذرد. بوش با همان دروغگوئی همیشگی وضعیت جنگی عراق را «صلح» و انتخابات عراق را که زیر سایه تانکهای آمریکائی برگزار شد، دموکراسی می خواند. تهاجم شبانه واحدهای ارتش آمریکا به خانه های مردم و به اسارت بردن مردان و زنان و کودکان را، «امنیت» می خواند. با پشتوانه ارتش آمریکا، پس مانده ترین جناح های شیعه (هواداران آیت الله سیستانی و حوزه علمیه قم) دست در دست باندهای فاشیست ایاد علاوی افسار حکومت دست نشانده عراق را در دست گرفته اند. زنان بی حجاب بغداد از وحشت اذیت و آزار حجاب اسلامی بر سر کرده اند. بوش می گوید، زنان را آزاد کرده است. آیت الله سیستانی اعلام کرد که قوانین عراق باید از شریعت تبعیت کند و خودش در توضیح المسائلش نوشته است: «اگر شوهر زنی، دختر شیرخواری را برای خود عقد کند و چنانچه این زن، آن دختر شیرخوار را شیر دهد،... آن زن، مادر زن شوهرش می شود و بر او حرام می گردد». این است عراق آزاد به سیاق جورج بوش!

این اولین بار نیست که امپریالیسم آمریکا رژیمی متشکل از تبهکارترین و عقب مانده ترین نیروها را بر کشوری حاکم می کند. تمام تاریخ عملکرد امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه و آسیا چنین است.

جورج بوش در هر سخنرانی اش به حد افراط کلمه «آزادی» را بکار می برد. مثلا در سخنرانی 20 ژانویه که به مناسبت آغاز دومین دور ریاست جمهوری اش ایراد کرد، 36 بار کلمه «آزادی» را بکار برد! پس بجاست ببرسیم منظورش از «آزادی» چیست و «آزادی» برای که و برای چه می خواهد؟ جورج بوش کلمه «آزادی» را با همان معنائی بکار می برد که هیتلر در آلمان بکار می برد. هیتلر بر سر در اردوگاه مرگ آشویتس که یهودیان و کمونیستها و کولی ها را تا حد مرگ به کار واداشته و سپس در کوره های آتش سوزی می سوزاندند، نوشته بود: آزادی از کار کردن بدست می آید! امروز اکثریت مردم جهان مزه این آزادی را در اردوگاه های کار سرمایه داری می چشند. جورج بوش آزادی بی قید و شرط برای این سرمایه داری می خواهد.

از کسانی که در مورد آمریکا و هدایایش اوهام پوچ در سر می پرورانند باید پرسید براستی چرا فکر می کنید جورج بوش چیزهائی را که از مردم آمریکا می گیرد، به مردم عراق و ایران و افغانستان خواهد داد؟ نیمی از مردم آمریکا جورج بوش را یک کابوی خونخوار می دانند و حتا از سایه اش متنفرند. طبق آمار رسمی پس از انتخاب مجدد بوش، روند مهاجرت آمریکائی ها به کانادا و کشورهای اروپائی شدت گرفته و میلیون ها نفر آمریکائی صحبت از مهاجرت به یک کشور دیگر می کنند. 2 میلیون نفر در زندان های آمریکا بسر می برند و سالانه 10 میلیون نفر دستگیر می شوند. اما بوش این ها را «آزادی» می داند. جورج بوش وعده مقابله با استبداد و خودکامگی رژیم های خاورمیانه را می دهد ولی دستگاه های پلیسی درون آمریکا را روز بروز گسترش می دهد، تحت عنوان «امنیت ملی» حق وکیل و دادگاه علنی را از زندانیان سیاسی سلب می کند و تحت عنوان «امنیت ملی» قوانینی را به تصویب می رساند که طبق آن دولت می تواند هر فردی را به اتهام تروریسم یا کمک به تروریستها تا مدت نامعلوم در زندانهای نامعلوم و بدون دسترسی به وکیل مدافع، نگهدارد. طبق همین قوانین، دولت آمریکا هر آن می تواند حزب کمونیست انقلابی آمریکا را صرفا بخاطر حمایت از مبارزات انقلابی خلقهای جهان غیر قانونی کرده و رهبران آن را دستگیر کند. در واقع از هم اکنون برخی از عوامل دولت آمریکا ندا سر داده اند که باید حزب کمونیست انقلابی آمریکا را به خاطر حمایت از جنگ خلق مائوئیستی در نپال، متهم به کمک به تروریسم کرده و به محاکمه بکشانند. طبق قوانین جدید می توانند عین همین رفتار را با همه جریانات ضد جنگ و سازمان های حقوق بشر در پیش بگیرند.

جورج بوش به مردم خاورمیانه قول توسعه اقتصادی و رفاه می دهد. اما در خود آمریکا زیر سایه دولت بوش فقرا فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر شده اند. بوش در اولین سخنرانی که بعد از شروع دور دوم ریاست جمهوری اش ایراد کرد و اهداف دولت خود را فرموله کرد روی 3 موضوع تاکید گذاشت: یکم، تهدید ایران و سوریه. دوم، خصوصی سازی بیمه های اجتماعی در آمریکا. سوم، غیرقانونی کردن سقط جنین از طریق انتصاب قضات بنیادگرا و فاشیست. در حال حاضر 48 میلیون نفر سالمند، معلول و یتیم از بیمه های اجتماعی که بقاء بخور و نمیر را تضمین می کند، استفاده می کنند. با خصوصی سازی بیمه های اجتماعی نیمی از جمعیت سالمند آمریکا به مغاک فقر غیر قابل تحمل پرتاب خواهند شد. بوش در سفر به اروپا در 22 فوریه در بروکسل سخنرانی کرد و به دولتهای خاورمیانه هشدار داد که باید دست از فساد بر دارند و در آموزش و پرورش و بهداشت مردم سرمایه گذاری کنند. اما کارنامه خود بوش در این مورد چیست؟ خصوصی سازی آموزش و پرورش در آمریکا مدارس را به مدارس جهان اول و جهان سوم تقسیم کرده است. دولت عمدا به مدارس دولتی بودجه کافی تخصیص نمی دهد تا از کار بیفتند. با خصوصی سازی آموزش و پرورش اصل «جدائی دین از دولت» که آموزش و پرورش بخش مهمی از آن است، عملا ملغی می شود. زیرا دولت بوش به همان اندازه که از بودجه آموزش و پرورش دولتی می کاهد به بودجه نهادهای دینی که اقدام به گشایش مدارس می کنند می افزاید. و نهادهای مذهبی آموزش جهل و خرافه را بجای آموزش علم می نشانند. درست مانند حکومت اسلامی در ایران.

هدف دولت بوش از لغو برنامه های رفاه اجتماعی و بیمه های اجتماعی ایجاد یک جمعیت چند ده میلیونی بسیار فقیر در داخل آمریکاست؛ جمعیتی که همیشه در خطر بی خانمان شدن و بیکار شدن باشد و زیر فشار فقر حاضر باشد با حقوق بسیار کم و شدت استثمار بسیار بالا کار کند. ایجاد این قشر فقیر چند ده میلیونی در دل آمریکا برای رقابت جو کردن سرمایه آمریکائی لازم است. از نظر جورج بوش این اقدامات بخاطر آزادی است: آزادی سرمایه.

بوش هنگام حمله به افغانستان برای اسارت زن افغان اشک تمساح زیادی ریخت. برای اینکه منظورش را از آزادی زن بفهمیم بهتر است احوال زنان آمریکائی را پرس و جو کنیم. جورج بوش با حذف برنامه های رفاه اجتماعی ده ها هزار زن و مادر تنها را مجبور به فحشا کرده است. این روند در حال تشدید است. بوش گفته است که علاوه بر جنگ در خاورمیانه، در داخل آمریکا نیز دست به جنگ داخلی می زند و نام جنگ داخلی اش را جنگ فرهنگ ها گذاشته است. یک جبهه مهم جنگ فرهنگ ها، جنگ علیه زنان و حقوق آنان است. بوش این کارزار را از طریق انتصاب قضات بنیادگرا پیش خواهد برد. رسالت این قضات آن است که تمام قوانین موجود را با نص صریح قانون اساسی آمریکا منطبق کنند. لازم به یادآوری است که قوانین مدرن آمریکا مانند قانون «احترام به حریم خصوصی»، «جدائی کلیسا و دولت»، «حق سقط جنین»، «لغو طبقه بندی آموزش و پرورش» هیچکدام در قانون اساسی آمریکا نوشته نشده اند و طبق سیاست جدید همه قابل لغو می باشند.

بوش بارها اعلام کرده که راهنمای ایدئولوژیک او در پیشبرد جنگهای خارجی و داخلی اش، بنیان های مسیحیت است. بنیان های مسیحیت می گویند که انسان ها همیشه گناهکارند و همواره چوپانی لازم دارند که آنان را هدایت کند. این تفکر برای مردم ایران آشناست زیرا 26 سال تحت حکومتی با این ایدئولوژی زیسته اند.

26 سال پیش مردم در عکس العمل به جنایات شاه فریاد زدند «رهبر فقط روح الله». تب ایدئولوژی مذهبی آنچنان بالا گرفت که بعضی ها عکس خمینی را هم در ماه می دیدند و شعارهای شبانه پشت بام ها، الله اکبر بود. گرایش امروزی که «بگذار آمریکا حمله کند» مثل همان «الله اکبر» است. با صراحت باید به مردم گفت که حرکت پاندولی از یک نظام ارتجاعی به یک نظام ارتجاعی دیگر، شایسته مردمی که 26 سال تجربه انقلاب و ضد انقلاب خونین را از سر گذرانده اند، نیست. لگد دوم را از قاطر خوردن چیزی جدیدی به دانش آدم اضافه نمی کند! منظور بوش از «آزادی» کاملا روشن است. n

خطاب به جوانان

اعتیـــاد: ریشـــه های درد: چـــاره کار!

می خواهم برای شما از یک درد اجتماعی بگویم. از اعتیاد. حتما به خودتان می گویید باز یکی پیدا شده تا به منبر برود و حرفهای تکراری صد تا یک غاز تحویلمان بدهد. الکی روضه بخواند و نصحیت کند و اخلاقیات را به رخمان بکشد. بگوید: به جوانیتان رحم کنید. پدر و مادرتان را آزار ندهید. اما نه! حرف من اینها نیست. مگر تا به حال کم از این حرفها زده شده؟ نتیجه ای هم داشته؟ من می خواهم از ریشه این درد بگویم. از اینکه چرا پای اینهمه آدم گیر این مساله است. و اینکه اصلا چرا اعتیاد؟ حتی برای یک نفر؟ من می خواهم دست خیلی ها را رو کنم. دست همه آنهایی که واقعا دستشان در این کاسه است و حال واقعی را آنها می کنند.

در این مملکت خیلی ها اسیرند. صحبت هزار تا ده هزار تا نیست. صحبت از بالای دو میلیون جوان و پیر و زن و مرد است که هر چه خودشان یا خانواده شان در می آورند را دود می کنند یا قورت می دهند. بالاخره باید نیازی در بین باشد. دنبال چه می گردند که این دنیا ازشان دریغ کرده؟ یا اصلا ببینیم این دنیا چیزی هم به آنها داده؟ خوشی، امید، آرزو، آینده؟ در وضعیتی که جامعه دارد همه اینها رفته پشت ابر. خیلی ها این چیزها را فراموش کرده اند. این چهار تا کلمه اولین چیزی که به ذهن من می آورد جوانان است. حالا اگر جوانان یک جامعه معنی این کلمه ها را نشناسند و واقعا تجربه نکرده باشند تکلیف چیست؟ مگر می شود بدون امید و آینده قدم از قدم برداشت؟ خب وقتی اینها نباشد می شود برزخ. می شود همین وضعیت فعلی و فکری که می بینیم. نمی دانم آن ترانه رپ دی جی شایان را شنیده اید یا نه: «بعدش میری یه هزاری دود میکنی. میری یه سیگاری دود میکنی.» برای خیلی ها این شده راه حل. شده راه فرار. البته تا وقتی که نشئگی از سر بپرد و بعد دوباره روز از نو روزی از نو.

اما جالب است که تا بحث اعتیاد و مواد مخدر پیش می آید همه، چه آنانی که درگیرش هستند و چه آنانی که از بیرون به قضیه نگاه می کنند، یاد قاچاق و قاچاقچی می افتند. یعنی یک جورهایی مساله را غیرقانونی و خارج از سیاست رسمی یا حتی عرف جامعه می بینند. اما وقتی در جامعه ای مساله اینقدر گسترده است و خیلی ها دارند نان شب شان را با درگیر شدن در کار توزیع مواد مخدر در می آورند، و همین یکی از تجارت های پر سود در اقتصاد ملی شده، دیگر ساده لوحی است که مساله را غیرقانونی و خلاف عرف بدانیم. فقط مساله ایران هم نیست. در خیلی از کشورهای دنیا اینجور است. راستش را بخواهید تولید و تجارت مواد مخدر یکی از تجارت های اصلی و پر سود و تعطیل ناپذیر دنیای سرمایه داری است. درآمد حاصل از این کار، بخش نانوشته درآمد ناخالص ملی کشورهای مختلف است.

با این حرفهایی که زدم فکر نکنید مساله فقط پول است و چند تا سرمایه دار بزرگ که انحصار این کار را در دست دارند و برای منافع شخصی خودشان جوان و پیر را معتاد می کنند. خیر! این بیزنس دارد روی اتحاد سرمایه و قدرت سیاسی می چرخد. اگر پشتوانه قدرت سیاسی نبود شبکه این بیزنس نمی توانست تا این حد گسترده شود و نه فقط کشورهایی مثل ایران و افغانستان یا کلمبیا، بلکه همه دنیا را در بر بگیرد. دولتها پشت این کار هستند. هم دولتهای امپریالیست آمریکا و روسیه و اروپا، هم دولتهای نوکر و وابسته آنها مثل جمهوری اسلامی. تعجب می کنید؟ می گویید پس این ستادهای مبارزه با مواد مخدر که در ایران می بینیم یا قوانینی که دولت حامد کرزای در افغانستان علیه تولید مواد مخدر صادر می کند چه می شود؟ می پرسید پس تکلیف جنگ علیه مواد مخدر که سالهاست دولت آمریکا در آمریکای مرکزی و جنوبی پیش می برد چیست؟ ماجرا آنقدرها هم پیچیده نیست. در این رشته هم مثل هر بیزنس دیگری، قدرتهای رقیب وجود دارند. بخش خصوصی و بخش دولتی وجود دارد. باندهای بزرگ خصوصی وجود دارند که سرنخشان به مقامات عالیرتبه وصل است و از کمکها و تسهیلات اطلاعاتی و نظامی آنان بهره مندند. این رقبا برای از میدان بیرون کردن طرف مقابل و به انحصار درآوردن سود، برای یکدیگر پاپوش می دوزند و اگر لازم دیدند به شبکه های یکدیگر ضربه می زنند. بگذارید مثالی بزنم. آیا خبر دارید که در همین ایران خودمان، بخش قابل توجهی از مواد مخدری که توسط نیروی انتظامی از قاچاقچیان مختلف کشف و ضبط می شود و به قول خودشان سوزانده می شود، زیر سایه اسلحه و امکانات دولتی مجددا به شهرهای منطقه مرزی بازگردانده می شود و به فروش می رسد و دوباره مثل خون در رگهای شبکه توزیع می ریزد و به نقاط مختلف کشور می رسد؟ خیلی عجیب نیست. اینطوری هم می توان سود را چند برابر کرد و هم به رقبا ضربه زد. در مورد کشورهای آمریکای لاتین یا مثلث طلایی آسیا و یا نیروی ویژه مبارزه با مواد مخدر آمریکا هم همینطور است. گول نمایشات تلویزیونی را که نیروی انتظامی هر سال با حضور مقامات خارجی بر پا می کند و مواد مخدر را به آتش می کشد نباید خورد. این بیشتر نقش یک مراسم سنتی، یک جور آیین مذهبی قربانی کردن، به قصد رفع بلا از فرقه بین المللی تولید و توزیع مواد مخدر را دارد. فیلمهایی که هالیوود در مورد مبارزه دولت آمریکا با قاچاقچیان مواد مخدر می سازد هم قلابی است و فقط برای عوامفریبی است. مثل فیلم «ترافیک» که مایکل داگلاس در آن بازی می کرد و آخرش تقصیرها را گردن چند نفر قاچاقچی آمریکایی و مکزیکی می انداخت.

اما دلیل اینکه سرمایه و قدرت سیاسی در تجارت مواد مخدر همدست شده اند را صرفا نباید اقتصادی دید. پای منافع امنیتی رژیم هم در میان است. اینان با گسترش اعتیاد در جامعه، بویژه در بین جوانانی که حالت بمب ساعتی را پیدا کرده اند، فضای التهاب را تخفیف می دهند و سعی می کنند این نیروی سرکش را آرام کنند. انرژی ها را هدر دهند و رویاهای واقعی جوانان را بکشند.

یک جمله معروف است که حتما شنیده اید: «دین، تریاک مردم است.» این حرف را 150 سال پیش، کارل مارکس که بنیانگذار کمونیسم و رهبر جنبش بین المللی کارگران بود، زد. منظورش این بود که دین درست مثل تریاک عمل می کند، مردم را به هپروت می برد تا نیازهای واقعی خود را فراموش کنند و دردهای شان را با مرفین «وعده بهشت» تسکین دهند. در نتیجه به فکر راه حل های واقعی برای تغییر دنیای موجود نیفتند. موقعی که مارکس این حرف را زد هنوز اعتیاد به مواد مخدر اینقدر گسترده نشده بود و تریاک یک وسیله

تفریحی تجملی برای پولدارها بود. واقعیتش اینست که هر چقدر تاثیر تریاک دین روی مردم کمتر شد، طبقات حاکم مجبور شدند از مواد مخدر دیگر هم برای خواب کردن مردم استفاده کنند. مثلا، آخر قرن نوزدهم بود که استعمارگران انگلیسی برای اینکه کشور پهناور و ارزشمند چین را تحت سلطه خود در بیاورند و جنبشهای ملی را بخوابانند، ملت چین را به زور توپ و تفنگ معتاد به تریاک کردند. کمی بعد، امپریالیستهای آلمانی به اسم مبارزه با اعتیاد تریاک، داروی جدید و ناشناخته ای را به بازار چین فرستادند تا معتادان رفته رفته آن را جایگزین تریاک کنند و درمان شوند. نام این داروی جدید هروئین بود!! بعدها در جریان جنگهای امپریالیستی و ارتجاعی، مواد مخدر توسط دولتها بین سربازانی که نقش گوشت دم توپ را بازی می کنند وسیعا پخش شد تا سر به شورش و نافرمانی برندارند و برای منافع سرمایه داران حاکم بکشند و کشته شوند. در جنگ تجاوزکارانه آمریکایی ها در ویتنام، پخش و مصرف مواد مخدر بین سربازان آمریکا بیداد می کرد و این الگویی شد برای بقیه جنگهای ارتجاعی. چرا راه دور برویم، مگر در جنگ هشت ساله ایران و عراق مواد مخدر را آگاهانه بین سربازان توزیع نکردند تا آنان را راحتتر روی میدان مین بفرستند؟ امروز هم در زندانهای عادی اکثر کشورها، مواد مخدر وسیعا بین زندانیان پخش می شود تا خطر شورش و مقاومت را کم کند.

اعتیاد در آئینه آمار رسمی

- در ایران 12 میلیون نفر به نوعی درگیر با مشکل مواد مخدر هستند.
- روزانه ۴ تن مواد مخدر در ایران مصرف می شود.
- 2 میلیون معتاد رسمی و تفننی و 300 هزار معتاد تزریقی وجود دارد.
- یک میلیون و 200 هزار نفر از معتادان را جوانان زیر 20 سال تشکیل می دهند.
- ۱۱ هزار و 400 نفر دانش آموز معتاد در صد مدرسه تهران سرشماری شده اند.
- تعداد معتادان تزریقی در کشور نسبت به سال گذشته 33 درصد افزایش داشته است.
- روزانه 10 الی 12 نفر در اثر اعتیاد می میرند.
- هر ساعت 44 ایرانی در رابطه با مواد مخدر دستگیر می شوند.
- طی چند سال اخیر دو میلیون و 700 هزار معتاد در ایران دستگیر شده اند.
- در سال 1358 3 هزار و 426 نفر به جرم مواد مخدر وارد زندانهای کشور شدند. در حالی که این رقم در سال 81 به 235 هزار و 779 نفر رسیده و آمار ورودی زندانیان مواد مخدر نسبت به سال 58 بیش از 71 برابر افزایش داشته است.
- مواد مخدر یکی از مهمترین منابع در آمد اقتصادی جهان محسوب می شود. سالانه 1600 میلیارد دلار (یک تریلیون و 600 میلیارد دلار) در آمد مالی این بخش است.
- 19 درصد انبار هروئین و ۵ درصد انبار حشیش جهان در ایران است و بیش از 30 درصد انبار تریاک جهان در ایران است.
- قاچاقچیان مواد مخدر در جهان بالغ بر 500 میلیارد دلار در سال درآمد و سود خالص کسب می کنند این در حالی است که کشوری مانند ایران با تمامی صادرات نفتی و غیر نفتی 20 میلیارد دلار نیز درآمد ندارد.
- 185 میلیون معتاد در سراسر جهان وجود دارد. که عمدتا از جوانان تشکیل شده اند.

یا وجود همه این بحثها، اگر فکر می کنید هیچ ارتباطی بین بالا رفتن میزان اعتیاد در بین دانش آموزان و دانشجویان ایران با سیاستهای امنیتی رژیم اسلامی برای کنترل بحران و آرام کردن جامعه وجود ندارد باید بگویم که خیلی ساده و بی خبر هستید. یک مثال دیگر بزنم. سال 57 که انقلاب شد در منطقه کردستان ایران مصرف مواد مخدر فوق العاده ناچیز بود. وجود جنبش مردمی در کردستان، نفوذ نیروهای مترقی در بین مردم و شور و امیدی که مبارزه انقلابی در آنجا ایجاد کرده بود انگیزه و گرایش به استفاده از مواد مخدر را تقریبا از بین برده بود. اما بعد از سرکوب نظامی جنبش کردستان توسط جمهوری اسلامی، یکی از اولین کارهایی که دولت اسلامی کرد توزیع وسیع و ارزان مواد مخدر در منطقه کردستان بود. یک هدف سیاسی و امنیتی پشت این کار بود. این مساله را کمی بعد در کردستان عراق هم دنبال کردند.

اما خیال نکنید اینجور تدابیر امنیتی، ابتکار چهار تا آخوند و بچه آخوند اطلاعاتی بود. این کارها را از اربابشان یعنی دولت آمریکا یاد گرفته بودند. جمهوری اسلامی دقیقا از روی نقشه ای کپی زد که سازمان اف بی آی آمریکا با همکاری شبکه مافیا برای ضربه زدن به جنبش انقلابی سیاهان در سالهای 1970 پیش بردند. یعنی رهبران و فعالین حزب پلنگان سیاه در آمریکا را ترور کردند و کشتند یا به زندان انداختند و همزمان در شهرها و محلات و مدارسی که مرکز تجمع سیاهان بود شروع کردند به پخش وسیع و ارزان مواد مخدر. اینجا هم همین داستان است. این کار برای رژیم اسلامی هم فال است و هم تماشا. هم خطر انفجار جوانان را کم می کند و هم جیب هایش پرتر می شود.

حالا ببینید چقدر ساده لوحانه است بحثهایی که معضل مواد مخدر در جامعه را به مشکلات خانوادگی و جدایی پدر و مادر یا معاشرت با «دوستان ناباب» ربط می دهند، مثل فیلم مسخره «شمعی در باد». و چقدر عوامفریبانه است بحثهایی که رسانه های جمهوری اسلامی در مورد اعتیاد و معتادان مطرح می کنند. اول خودشان صورت مساله را می سازند و بعد از مردم می خواهند که در همان چارچوب به قضیه اعتیاد فکر کنند و برایش پاسخ پیدا کنند. مثلا این سئوال را جلو می گذارند که: «به عقیده شما، یک فرد معتاد بیمار است یا مجرم؟!» هر جوابی که بدهید به اینجا منتهی می شود که دولت باید با معتادان چکار کند. درمانشان کند یا مجازات. اما در واقعیت، صورت مساله چیز دیگری است: معتادان قربانیان این جامعه و نظام حاکمند. تنها جواب واقعی هم دگرگونی جامعه و سرنگونی نظامی است که چنین قربانیانی می آفریند و به وجود چنین قربانیانی احتیاج دارد. این حرفها شعار نیست. عین واقعیت است. می خواهید معنی قربانی جامعه و نظام بودن را بفهمید. به اطراف خود نگاه کنید. ببینید اکثر کسانی که درگیر اعتیاد شده اند از چه قشر و طبقه ای هستند؟ به آمار زندانیان و اعدام شدگان پرونده های مرتبط با مواد مخدر نگاه کنید. ببینید اکثرا از کدام ملیت ها و مناطق کشور هستند؟ ببینید چه تعدادشان از کارگران بیکار شده و کارمندان فقیر هستند؟ چند هزار نفرشان روستائیان آواره و محروم هستند؟ چند صد هزار نفرشان جوانان بیکار یا بی آینده و نومید و یا دختران جوان و زنان فقیر و اسیر در شبکه فحشا هستند؟ از خود سئوال کنید که چرا کار این همه بلوچ و افغانستانی شده توزیع مواد مخدر؟ آیا جز فقر و محرومیت و ستمدیدگی دلیل دیگری پیدا می کنید؟

این کارکرد منطقی نظام اجتماعی و اقتصادی حاکم است که میلیونها نفر را فقیر و محروم و تحت ستم نگاه می دارد تا گردن کلفتها و مفتخورها و آقازاده های سرمایه دار و زمیندار و بورس باز بچرند و نان حلال بخورند. در این نظام، فقر و فساد و

اعتیاد یک سری زائده ناخواسته و اتفاقی نیست که با خمس و زکات و صدقه و نصیحتهای اخلاقی عوامفریبانه آخوندها و صدا و سیمای کریه شان از بین برود. اینها لازمه و نتیجه نظام استثمار انسان توسط انسان است.

می پرسید: «پس خودشان چه؟ مگر خود همین آخوندها بساط تریاک شان دایر نیست؟ مگر آقازاده هایشان که مدرن شده اند در پارتی هایشان کوکایین مصرف نمی کنند؟ آیا اینها هم قربانی هستند؟» نه! اینها دارند تفریح می کنند. مصرف مواد مخدر بخشی از تجملات زندگی انگلی اینهاست. اینها دارند بخشی از فرهنگ چند صد ساله طبقه حاکم ایران را پاس می دارند و البته تابع مد روز طبقات حاکمه در کشورهای دیگر هم هستند. چه می دانم، شاید فلان آخوند حکومتی هم از ترس آینده هولناکی که در انتظارش است، از ترس شورش مردم یا توطئه های رقیبانش به عالم هپروت می رود تا به اصطلاح «فراموش کند». اما این عمومیت ندارد. این بحث را بنوعی می شود در مورد روشنفکران و هنرمندان مرفه و جوانانی طبقات بالای جامعه که در پارتی هایشان از مواد مخدر گران قیمت استفاده می کنند هم کرد. اینها امکان تفریح لوکس و «های کلاس» و مد روز را دارند. اکس ده هزار تومانی قورت می دهند. اینجا هم مساله طبقاتی است! حساب اعتیاد به هروئین و قرص و شیره و تریاک را باید از استفاده تجملی از مواد مخدر جدا کرد.

حالا خیلی ها ممکنست بگویند «این بحث فقر و بیکاری، پایه و اساس محکمی ندارد. استفاده از مواد مخدر که مخصوص کشورهای فقیر نیست. جوانان طبقات مرفه و متوسط اروپایی هم مصرف می کنند.» اتفاقا این مساله ای است که مقامات جمهوری اسلامی هم دائما به وسط می کشند تا وضعیت دردناک حاکم بر ایران را توجیه کنند و انگشت اتهام را از روی خودشان بردارند. به هر حال این واقعیتی است، اما همه واقعیت نیست. اولا، در اروپا اعتیاد بهیچوجه یک مسئله فراگیر و توده ای نیست در حالیکه در ایران اعتیاد بخش مهمی از نیروی جوان جامعه را از بین می برد. بسیاری از نوجوانان و جوانان اروپایی برای تفریح یا کنجکاوی و تجربه اینکار را می کنند. نوع موادی هم که عموما مصرف می کنند، سبک است. در خیلی از موارد اعتیادآور نیست و حتی برای سلامتی بدن ضرر چندانی ندارد. هر چه باشد ضرر روحی و فکریش از تریاک دین کمتر است! ضرر جسمی اش هم به اندازه نوشابه گازدار و پفک نمکی و هوای آلوده نیست. برخلاف آنچه در ایران می بینیم، رفع نیازهای مادی یا روحی اغلب جوانان اروپایی به توزیع یا مصرف این مواد وابسته نیست.

وجود امکانات تفریحی گوناگون، مهم است. اما مهمتر از آن، فرهنگ و دیدگاهی است که بین جوانان تبلیغ می شود و رواج می یابد. این تعیین می کند که از بین تفریحات مختلف، چه چیزی را

برنامه حزب ما در رابطه با حل معضل اعتیاد

«در ایران چندین میلیون نفر معتاد وجود دارد. اکثریت قربانیان اعتیاد، جوان هستند. فقر، یاس و بی آیندگی که با سرکوب فرهنگی و تحقیر جوانان همراه است، به مصرف مواد مخدر ابعاد بیسابقه ای بخشیده است. مرتجعین حاکم با تبلیغ عرفان و از خود بی خبری، این روند را تشدید کرده اند. اینك خرید و فروش مواد مخدر به صورت یکی از منابع مهم درآمد غیر رسمی در اقتصاد ایران در آمده است. باندهای نظامی و شبه نظامی مرتبط با رژیم از این طریق به سودهای بیکران دست یافته اند. در ایران نیز نظیر بسیاری از کشورها، پخش گسترده مواد مخدر یك سیاست آگاهانه حکومتی برای تخدیر و کنترل و مهار جامعه و به هرز بردن انرژی و توان مبارزاتی جوانان است. "کارزار مبارزه با مواد مخدر" از جانب رژیم نیز روی دیگر همین سکه بوده و هدف از آن ایجاد زمینه برای تعرض بیشتر علیه توده ها، ارعاب مردم، محکمتر کردن غل و زنجیر پلیسی بر آنها و تسویه حساب با باندهای رقیب در عرصه تجارت مواد مخدر است.

حزب کمونیست ایران (م ل م) با مصرف مواد مخدر و هرگونه اعتیاد دیگر که به نحوی سلامت جسمی و روحی افراد را به خطر می اندازد و باعث بروز قساوت و آزار دیگران می شود، مخالف است. اما رهائی از شر مواد مخدر را در درجه اول یك مساله سیاسی می داند که کاملا در گرو زیر و رو کردن جامعه ارتجاعی کنونی است. بدون نابود کردن مناسباتی که بر محور و منطق سود می چرخد و مبتنی بر استثمار و منفعت شخصی است، نمی توان از تجارت سودآور هیچ کالایی، هر قدر هم که زیان بار و کشنده باشد، جلوگیری کرد. بدون کسب قدرت سیاسی توسط توده ها نمی توان اعتیاد را برانداخت.

در جامعه آینده، کلیه شبکه های اصلی تولید و پخش مواد مخدر به قوه قهر و با اتکاء بر مشارکت و بسیج آگاهانه مردم، منجمله قربانیان این معضل، نابود می شود. گردانندگان اصلی آنها و توزیع کنندگان بزرگ بعنوان دشمنان طبقاتی محاکمه و مجازات می شوند. کشت محصولات پایه مواد مخدر و تولید و حمل و نقل و خرید و فروش مواد مخدر ممنوع خواهد شد؛ و تمامی متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت. از طرف دیگر، اردوگاه های کار اجباری و قرنطینه های ترك اعتیاد بر چیده شده و کلیه معتادین زندانی آزاد خواهند شد. اما معضل اعتیاد را صرفا با غیر قانونی کردن مواد مخدر نمی توان ریشه کن کرد. راه حل مساله، برانگیختن و بسیج توده های مردم است. دولت انقلابی، کارزارهای وسیع توده ای براه خواهد انداخت و برای درمان قربانیان اعتیاد از روش آموزش و اقناع و مراقبت و پیگیری توده ای استفاده خواهد کرد. هیچکس بدلیل معتاد بودن مجرم شناخته نخواهد شد و به معتادان برای ترک اعتیاد کمک خواهد شد. موادی که برای مصرف در اختیارشان است ضبط نخواهد شد؛ از تسهیلات پزشکی رایگان برخوردار خواهند بود و معتادان بیکار امکان کار کردن خواهند یافت. دولت با خرید مواد مخدر از فروشندگان جزء، شرایطی را ایجاد خواهد کرد که سایه فقر و گرسنگی را بالای سر خود نبینند و ترسی از برچیدن بساط مواد مخدر نداشته باشند. بی شك زمانی که توده های مردم، کنترل امور را در همه زمینه ها به دست بگیرند و محیط همیاری توده ای و دور ریختن عادات کهن در سراسر کشور تقویت شود، اکثریت قاطع افراد قادرند خود را تغییر دهند.»

— به نقل از برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م)

انتخاب کنند. برای تفریح کردن «در خود فرو بروند» یا با جمع باشند. «دمی خوش باشند و فراموش کنند» یا اندیشه را پرواز دهند و ناشناخته ها را بشناسند و از طبیعت و تاریخ و هنر و زندگی واقعی الهام بگیرند. برای خود ساعتی آرامش و سرخوشی و رویای مصنوعی بخرند یا خودشان رویا ساز باشند و از آینده ای که می توان ساخت الهام بگیرند. درد تنهایی و نداشتن فلسفه زندگی را با تنهایی بیشتر و گریز از فکر و اندیشه تسکین دهند یا با فکر و عمل جمعی برای تغییر وضع و رسیدن به سعادت بشر.

حالا حق دارید بپرسید که با تمام این حرفها بالاخره می شود از شر معضل اجتماعی اعتیاد خلاص شد یا نه؟ حتما! اما با وجود این نظام نمی شود. قبلا مثال چین در اوایل قرن بیستم و اعتیاد مردمش به تریاک را زدم. مردم چین انقلاب کردند و معضل اعتیاد را هم ریشه کن کردند. می پرسید چطوری؟ سالها جنگیدند. جنگ واقعی. اسلحه برداشتند. مناطقی از کشور را آزاد کردند. شرایط زندگی را در هر جا که قدرت را بدست آوردند تغییر دادند. اقتصاد جدید، نظام سیاسی جدید و فرهنگ جدید را پایه گذاری کردند. خیلی از کسانی که در این جنگ شرکت کردند خودشان قبلا اسیر اعتیاد بودند. اما تغییر کردند. قبل از هر چیز، کمونیستهایی که رهبر آن جنگ و انقلاب بودند به آنان کمک کردند که بفهمند مجرم یا بیمار نیستند بلکه قربانی یک نظام اجتماعی استثمارگرند و اول از همه باید بخواهند که دیگر قربانی نباشند و جامعه و نظام جدید به آنان اجازه و امکانش را می دهد که سرنوشت خودشان را بدست بگیرند. وقتی این دورنما و راه واقعی را جلوی خودشان باز دیدند، دیگر ترک اعتیاد کار مشکلی نبود. بقیه مردم هم بعد از پیروزی انقلاب، دست از تریاک کشیدند. دولت جدیدی که سر کار آمده بود با آنان به عنوان مجرم یا بیمار یا افراد نجس و بی اراده رفتار نکرد. به آنان امید به یک آینده متفاوت را داد. به آنان اعتماد بنفس داد. همبستگی مردمی و زندگی دستجمعی داد. وقتی قید و بند استثمار انسان از انسان برداشته شد، آن فشارها و نیازهای روحی و مادی که مردم را به طرف مواد مخدر می راند کنار رفت. هدفهای اقتصادی و اجتماعی تعیین شد. کار ایجاد شد. راه های علمی ترک اعتیاد جلو گذاشته شد. و همه اینها با شرکت آگاهانه و پر شور میلیونها نفر از مردم، از افراد خانواده معتادین گرفته تا اهل محل و همکاران آنان و مقامات محلی به اجرا درآمد. نه معتادان را اعدام کردند و به دریا ریختند، نه برایشان جزیره و مرکز بازپروری و اردوگاه کار اجباری درست کردند. شبکه تولید و توزیع مواد مخدر را اینجور از بین بردند. اما همانطور که اول گفتم این شبکه روی دو ستون سرمایه و قدرت سیاسی ایستاده است. بنابراین باید این دو ستون را فرو بریزیم و این هیچ معنی ای ندارد به جز انقلاب. n

«زنان نیمی از آسمان را بدوش می کشند و باید آن را فتح کنند!»

- مائو تسه دون

در معرفی کتاب «نیمی از آسمان»

نویسنده : کلودی بوروایل،
تاریخ نگارش 1972 میلادی
مترجم : منیر امیری
تاریخ انتشار به زبان فارسی اسفند 1377
متن کامل این کتاب در تارنمای حزب ما در بخش کتابخانه قابل دسترس است.

تازگی ها مجری یکی از شبکه های ماهواره ای فارسی زبان به اسم تماشا که برنامه ویژه ای برای زنان پخش می کند از تحولات دهه 1960 میلادی می گفت. روی صحبتش با زنان بود و می گفت دو مساله باعث شد که زنان از مردان عقب بیفتند. یکی رشد تکنولوژی و آمدن ماشین لباسشویی و ظرفشویی و اتوی برقی به خانه ها بود که زنان را تنبل کرد و جلوی نقش مهمی که زن در خانه بازی می کرد را گرفت. دوم انقلاب جنسی و تغییر در روابط سنتی زن و مرد بود که باعث شد زنان فقط به اینجور مسائل فکر کنند و از رشد فکری و علمی باز بمانند! مسخره بودن این حرفها برای کسانی که تاریخ را مطالعه کرده اند و می دانند که شرایط زنان به ویژه در کشورهای غربی قبل و بعد از دهه شصت چه تفاوت هایی داشته کاملا مشخص است. هر زنی که عقل سلیم داشته باشد و خود را دربست تسلیم سنت و خرافه نکرده باشد به حرفهای آن مجری تلویزیون خواهد خندید. اغلب زنان جوانی که به زور پدر و مادر به ازدواج ندیده و نشناخته تن داده اند و امروز با حسرت از لزوم معاشرت دختران و پسران نوجوان قبل از رسیدن به سن ازدواج می گویند، حتی کلمه ای در مورد دهه شصت میلادی و انقلاب در روابط زن و مرد نشنیده اند ولی با دل و جان می فهمند که پایبندی به سنت های کهنه، زنان را با چه فجایع و بدبختی هایی همراه می کند. اما حسن اینجور برنامه های تلویزیونی آن است که مردم را به فکر تاریخ و تاثیر وقایع تاریخی بر زندگی نسل های مختلف می اندازد. دهه 1960 میلادی یکی از مقاطع تاریخی فوق العاده اثرگذار بود. اثراتی که از نظر مرتجعین و تاریک اندیشان مذهبی و مردسالاران، مخرب و منفی و ضداخلاقی به حساب می آید. گردانندگان جمهوری اسلامی و برنامه سازان آن قبیل شبکه های تلویزیونی در این زمره اند. در مقابل، صدها میلیون زن و مرد جوان را در کشورهای مختلف می بینیم که از ارزش ها و اخلاقیات و روابط به مراتب بهتری نسبت به نسل جوان قبل از دهه شصت پیروی می کنند، چه به این مساله آگاه باشند چه نباشند. بدون شناختن این تاریخ نمی توانیم در جامعه ای مثل ایران که گرفتار سلطه ارتجاع سیاسی و فرهنگی است یک آینده نوین و متفاوت بسازیم. خیلی ها از روابط حاکم رنج می برند و این نارضایتی را به زبان می آورند، اما سئوال اینست که برای خلاص شدن از

شر این روابط چه باید کرد؟ باید روابط نوین را شناخت و فهمید که با چه وسیله ای و در چه شرایطی این روابط نوین جایگزین روابط کهنه می شود. تاریخ دهه 1960 آئینه ای است که می توان در آن این چیزها را مشاهده کرد. متاسفانه در کتابها و فیلم های موجود به زبان فارسی نمی توانیم آثار زیادی پیدا کنیم که این تاریخ را به شکل درست و همه جانبه و تحریف نشده بازگو کند. اینجا فرصتش نیست که ریز به ریز عوامل را بررسی کنیم و بگوییم چرا اینطور شده. مهمترین دلیلش اینست که دستگاه فرهنگی و آموزشی حاکم هم در رژیم اسلامی و هم در رژیم گذشته از تحولات و تغییرات عمیق دهه شصت متنفر بوده اند. سعی کرده اند که جوانان با این بخش از تاریخ آشنا نشوند.

یکی از معدود کتابها در این زمینه که به فارسی ترجمه شده، **نیمی از آسمان** نام دارد. این کتاب که در سال 1972 نوشته شده بازتاب افکار و ارزش ها و مناسبات نوینی است که در ذهن و زندگی بخش پیشرو و انقلابی دنیای آن روز شکل گرفته بود و برای خودش جا باز می کرد. این کتاب محصول جنبش و مبارزه پر قدرتی است که در دهه 1960بر پا شده بود. کلودی بوروایل (نویسنده کتاب) خود یکی از فعالان جنبش رهائی زنان در فرانسه طی همان دوره بود. او که گرایش کمونیستی انقلابی داشت اوایل سال 1970 همراه با یک گروه از زنان فمینیست فرانسوی با گرایشات متفاوت سیاسی به کشور چین سفر کردند تا وضعیت زنان آن کشور و تغییراتی را که از سر می گذراندند از نزدیک ببینند. آن تجربه را بررسی کنند و از آن بیاموزند.

در آن دوران، چین هنوز یک کشور سوسیالیستی واقعی بود و زمین تا آسمان با چین امروز که یک کشور سرمایه داری است و اکثریت جمعیت یک میلیارد و نیمی اش اسیر استثمار و ستمند فرق داشت. چین انقلابی آن روز که مائوتسه دون رهبرش بود در زمینه های مختلف پیشرفتهای زیادی کرده بود و با ارائه یک اقتصاد و سیاست و فرهنگ نوین و متفاوت از نظام بیرحم سرمایه داری جهانی باعث اعجاب همگان شده بود. خیلی از مردم دنیا از چین مائوئیست الهام می گرفتند و آن را تحسین می کردند. یکی از زمینه هایی که توجه انقلابیون و ترقیخواهان سایر کشورها را به خود جلب می کرد زیر و رو شدن موقعیت زنان چینی بود. قبل از پیروزی انقلاب چین در سال 1949 ، زنان تقریبا جایگاه و ارزش و حقوقی در آن جامعه نیمه فئودالی نداشتند. آنان کنیز و برده مردان خانواده محسوب می شدند. زن تا حدی بی ارزش بود که بسیاری از مردم نوزادانشان را اگر دختر بود در همان زمان تولد می کشتند.

کتاب **نیمی از آسمان** از زبان کسانی که آن روزها را دیده بودند تصویرهای تکان دهنده ای از وضعیت زنان قبل از انقلاب ارائه می دهد. اما این کتاب فقط حکایت رنج های زنان نیست. بلکه نشان می دهد که همین زنان فرودست چگونه موفق شدند شرایط را عوض کنند، به صحنه مبارزه سیاسی و اجتماعی قدم بگذارند، انقلاب کنند و به سازندگان جامعه و تاریخ تبدیل شوند.خواندن این کتاب برای ما که در جامعه خود از کودکی با ستم جنسیتی دست به گریبانیم و به محض اینکه دست چپ و راستمان را می شناسیم با مردسالاری و پدرسالاری و با چماق و تازیانه دولت و قوانین مدنی و شرعی و سنت و دین بر سرمان می کوبند، بسیار جالب و آموزنده است. برای ما که می بینیم دیو فقر و ستم، ده ها هزار دختر جوان را به تن فروشی واداشته است، برای ما که هزاران نفرمان قربانی قتل های ناموسی و خودکشی ها شده ایم، برای ما که ممنوعیت معاشرت و عشق را تجربه کرده ایم و ازدواج ناخواسته به واقعه ای ناگزیر در زندگی اکثریتمان تبدیل شده، روبرو شدن با تجربه مشابه زنان چینی و فهمیدن اینکه چگونه دست به تغییر ریشه ای شرایط زندگیشان زدند، بسیار هیجان آور است.

نیمی از آسمان به ما می گوید که بر تن فروشی و ازدواج های اجباری و بی حقوقی اجتماعی و قوانین تبعیض آمیز می توان در عرض مدت کوتاهی نقطه پایان گذاشت، اگر قدرت سیاسی مرتجعین مردسالار سرنگون شود و یک قدرت سیاسی واقعا انقلابی بر سر کار آید که هدفش رهایی نوع بشر از هرگونه ستم و استثمار باشد. رهبران انقلاب چین، کمونیست بودند. در صفوف رهبران حزب کمونیست چین و فرماندهان و جنگجویان ارتش سرخ چین که انقلاب آن کشور را هدایت کردند و به پیروزی رساندند، زنان انقلابی و آگاه از بین کارگران و دهقانان و روشنفکران حضور داشتند.

کمونیستهای چینی این واقعیت را می دانستند و از زبان مائوتسه دون با صدای بلند اعلام می کردند که: تا وقتی حتی یک زن تحت ستم وجود داشته باشد نمی توان از رهایی جامعه صحبت کرد.

کتاب، ما را با نظرات و دورنماها و برنامه های عملی رهبران چین مائوئیستی برای تغییر مداوم شرایط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در مسیر رهائی زنان آشنا می کند و این واقعیت را آشکار می سازد که این راهی طولانی و سرشار از مبارزه است.

نیمی از آسمان نشان می دهد که پیروزی انقلاب، پایان کار نیست و جنبش و مبارزه زنان برای در هم شکستن شکل ها و شیوه های گوناگون ستم جنسیتی در کشور سوسیالیستی ادامه می یابد و پیشرفت جامعه و تحقق آرمان های انقلابی را نمی توان از پیشرفت این جنبش و مبارزه جدا کرد.

اگر چه کتاب **نیمی از آسمان** به مساله رهائی زنان در چین می پردازد، اما از مسائل مهم مربوط به جنبش زنان در سطح جهانی در دهه های قبل غافل نیست. کلودی بوروایل می کوشد تجربه چین را با تلاش هایی که بعد از انقلاب اکتبر 1917 در اتحاد شوروی انجام گرفت مقایسه کند. در همین زمینه، کتاب به دیدگاه های مختلفی می پردازد که در جنبش کمونیستی از مفهوم و عملکرد دیکتاتوری پرولتاریا، نقش دولت و رابطه متقابل آن با نهادهای توده ای و جنبشهای اجتماعی، اهمیت تغییر قوانین مدنی و محدودیت هایی که شرایط اجتماعی بر سر تغییر قوانین قرار می دهد، وجود داشته است.

ما در تجربه اسارت خود در جمهوری اسلامی بارها با این استدلال حکومتیان و تئوریسین های مردسالار روبرو شده ایم که حق، حق است. عدالت، عدالت است. قانون، قانون است و بیطرف است و زن و مرد نمی شناسد! **نیمی از آسمان** با نگاه به قوانین مدنی چین انقلابی، پوچی و عوامفریبانه بودن این قبیل استدلالات را خوب نشان می دهد و به ما می گوید که لازمه رفع ستم و نابرابری، تدوین قوانین تبعیض آمیز و نابرابر مثبت به نفع ستمدیدگان است. در جامعه ای که اسیر نابرابری و تبعیض جنسیتی علیه زنان است، تنها قوانینی می تواند عادلانه باشد و به رفع ستمدیدگی و فرودستی زنان کمک کند که به ضرر موقعیت برتر مردان در همه زمینه ها باشد. **نیمی از آسمان**، موضوع قانون و جنسیت را در زمینه هایی مثل اشتغال و دستمزد، آموزش و پرورش، خانواده و ازدواج و طلاق، روابط جنسی قبل از ازدواج و سقط جنین بررسی می کند.

احتیاج نیست که ما با همه نظراتی که کلودی بوروایل مطرح می کند موافق باشیم یا کل تجربه چین انقلابی در این زمینه را بی کم و کاست بدانیم. مساله اینست که کتاب **نیمی از آسمان** ما را با به عمل درآمدن افکار پیشرو و انقلابی در مناسبات چند صد میلیون زن و مرد آشنا می کند و دریچه های بیشماری را به روی ما می گشاید تا بتوانیم گسترده تر و عمیقتر به یک مساله مهم اجتماعی و طبقاتی یعنی مساله زن نگاه کنیم.

و نکته آخر اینکه، آنچه در چین انقلابی آن دوران می گذشت بخشی از یک جنبش عظیم و فراگیر انقلابی در سطح جهانی بود. تحولات انقلابی چین مائوئیست و مشخصا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی لبه تیز و نیروی محرکه خیزش جهانی دهه 1960 به حساب می آمد. بخشی از این جنبش جهانی در چین سوسیالیستی جریان داشت: جنبشی بود که با نیروی ارتجاعی سرمایه داری برای بازگرداندن جامعه سوسیالیستی به عقب مبارزه می کرد و با نشانه گرفتن بقایای روابط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ستمگرانه، انرژی توده های مردم را برای تعمیق سوسیالیسم رها می کرد و مشخصا زنان را به برخاستن و گسستن بقایای زنجیرهای خود و هموارتر کردن مسیر رهایی نوع بشر فرا می خواند. بخش دیگر جنبش دهه 60 در کشورهای امپریالیستی جریان داشت که مناسبات و ارزش ها و سنت های کهنه چند صد ساله بورژوازی و امپریالیسم را هدف قرار می داد. جنبش رهائی زنان در اروپا و آمریکا در همین بستر اوج گرفت.

در آن دوران پر تب و تاب که ایده و آرمان انقلاب، ذهن و عمل هزاران هزار زن و مرد جوان در کشورهای امپریالیستی را رقم می زد، کاملا طبیعی بود نظرات سیاسی و طبقاتی مختلفی در مورد اهداف و آینده جنبش انقلابی مطرح شود. درون جنبش زنان نیز چنین بود. برای رهایی زن، مفاهیم و تفسیرهای مختلفی وجود داشت و راه های مختلفی پیشنهاد می شد. کلودی بوروایل در **نیمی از آسمان** نمی توانست نسبت به این مباحثات بی اعتنا باشد و نبود. در گوشه های مختلف کتاب می بینیم که نویسنده با جریانات مختلف در جنبش چپ و در صفوف فمینیست ها جدل می کند. از این زاویه نیز **نیمی از آسمان** می تواند به شناخت بیشتر از گرایشات مختلف موجود

در جنبش زنان کمک کند. این جنبش هرچند طی چند دهه اخیر تغییراتی را از سر گذرانده است اما ریشه مباحثات و اختلافات امروز را می توان در آن گذشته ردیابی کرد.

در آغاز این نوشته از مخالفت مرتجعین با جنبش دهه شصت میلادی و ماجرای ماشین لباسشویی و انقلاب جنسی گفتیم. طنز داستان اینست که در کتاب **نیمی از آسمان** بر سر این دو نکته با گروهی از فمینیست ها در غرب جدل شده است. حتی یکی از سوتیترهای کتاب اینست که ماشین لباسشویی زنان را آزاد نمی کند. در بخش پایانی کتاب نیز کلودی بوروایل علیه این نظریه که انقلاب جنسی در غرب را عامل مهم رهائی زنان می دانست، استدلال می کند. واقعیت اینست که نه پیشرفت تکنولوژیک بخودی خود می تواند به رفع ستم جنسیتی و آزاد کردن زنان از قید و بند کار خانگی و استثمار در خانواده بینجامد و نه تغییر در روابط جنسی می تواند بر مردسالاری و پدرسالاری نقطه پایان بگذارد. برای اینکار نیاز به انقلاب اجتماعی است. انقلابی که میلیونها زن و مرد را درگیر کند و بر مبنای ایده رهایی نوع بشر از هر ستم و استثماری سازمان یابد و رهبری شود. پیشرفتهای تکنولوژیک و کاستن از شدت کار و فراهم کردن ساعات فراغت بیشتر برای انسانها، کنار زدن سنت های کهنه و دست و پاگیر و ستمگرانه در روابط عاطفی و جنسی انسانها، از ضروریات و از اجزاء مهم فرایند ساختن یک جامعه نوین سوسیالیستی است. این هم یکی از واقعیاتی است که می توان از لابلای سطرهای **نیمی از آسمان** به آن پی برد.

این کتاب را همه باید بخوانیم، بر سر نکاتش فکر کنیم و به بحث بگذاریم و آموزه هایش را در مبارزه برای کسب رهائی بکار بگیریم. **n**

گزیده هائی از کتاب «نیمی از آسمان»

تفاوت های چین سوسیالیستی با شوروی سوسیالیستی

کلودی بوروایل می کوشد تجربه چین را با تلاش هایی که بعد از انقلاب اکتبر 1917 در اتحاد شوروی انجام گرفت مقایسه کند. در زیر بخش هائی از کتاب را که مربوط به این موضوع است می خوانید. لازم است توجه خوانندگان را به این مسئله جلب کنیم که کتاب در سال 1972 نوشته شده است. بنابراین هر جا صحبت از چین و دولت چین است منظور چین سوسیالیستی است و نه چین سرمایه داری امروز.

n

یک تفاوت پایه ای با سرمایه داری

هیچکس دیگر نمیتواند خود را با نوعی که شوروی ها مسائل را توضیح میدادند راضی کند که: « این یک کارخانه دولتی است. و از آنجا که دولت حزب است و حزب، همان توده هاست، پس کارخانه متعلق به کارگران است و قس علیهذا.»

این استدلال دیگر قابل قبول نیست. اگر به من گفته شود «این کارخانه متعلق به تو و خلق است» اما در همان حال من کورکورانه از دستورات مقامات اطاعت کنم، بدون اینکه هیچ چیز درباره ماشینی که روی آن کار میکنم و حتی درباره بقیه کارخانه بدانم، اگر ندانم بعد از اینکه محصول کار من به مرحله نهائی رسید چه بر سر آن می آید، یا در درجه اول اگر ندانم **چـــرا** این محصول تولید شده است، اگر مجبور باشم سریعتر کار کنم تا پاداشی بگیرم، اگر در کارخانه از فرط خستگی احساس مرگ کنم و تمام هفته انتظار یکشنبه را بکشم، اگر سراسر روز انتظار لحظه اتمام کار را بکشم، اگر بعد از سالها کار نسبت به زمانی که پا به این عرصه گذاشتم جاهل تر باشم، آنوقت معنایش این است که کارخانه نه مال من است و نه مال خلق! زمانی که تولید کماکان بر مبنای جهت گیری های سرمایه دارانه، بر مبنای سیاستهائی که جدایی بین کار یدی و فکری را حفظ کرده و تعمیق می بخشد و به سلطه سوداوری چسبیده است، سازماندهی شود و زمانی که تولید بر مبنای آئین نامه بورژوایی به پیش برود، یعنی بر مبنای انضباط کورکورانه و انگیزه های مادی و حفظ تقسیم کار بین کسانی که فکر میکنند و کسانی که کار میکنند، آنوقت کسانی که کمترین آموزش را دیده اند، بویژه زنان، ستمدیده ترین نیز خواهند بود.

n

اول کلکتیویزاسیون، بعدا مکانیزاسیون

اجتماعی کردن خانه داری ضرورتاً نفی نقش اقتصادی خانواده و بنابراین نفی نقش سنتی سیاسی آن را ایجاب میکند. این امر بجای خود باعث ایجاد موسسات نوینی میشود که عملکردهای خانواده نظیر تغذیه، تهیه لباس، آموزش و استراحت را بعنوان یک اولویت مطلق بعهده گیرند. نابودی خانواده بعنوان یک واحد اقتصادی و سیاسی مصافی در برابر همه انقلابیون است. اما تضمین اجرای عملکردهای مفید خانواده مصافی بزرگتر است. کولونتای یکی از رهبران بلشویک در دهه 1920، مدافع ایجاد واحدهایی از کارگران بود که عهده دار وظایف خانگی که زنان را به بند کشیده، شوند. در همین زمینه او از یک رشته اقدامات دیگر نیز دفاع میکرد. اما خود این نجات دهندگان را چه کسی از کار طاقت فرسا رها میکند؟ کولونتای پاسخی برای این ندارد. لغو تقسیم کار ستمگرانه از طریق ارائه یک تقسیم کار جدید هیچ چیز را حل نمی کند. "دوره خانه داری منفرد سر آمده است. این امر جای خود را بیش از پیش به خانه داری جمعی میدهد. زنان کارگر دیر یا زود از پرداختن به امور محل سکونت خود خلاص خواهند شد. در جامعه کمونیستی فردا این کار توسط یک بخش ویژه از زنان کارگر به پیش خواهد رفت که هیچ کار دیگری غیر از این انجام نخواهند داد." آیا اعتراض زنان به این است که در چاردیواری خانه محدود شده اند؟ آیا دیگر نمی خواهند کارگران نیمه ماهر خانگی باشند؟ بسیار خوب! ما واحدهای متخصصی از کارگران (بقول کولونتای **زنان** کارگر!) درست خواهیم کرد که نه فقط کارهای خانگی خودشان را انجام میدهند بلکه برای بقیه نیز چنین میکنند. عجب پیروزی بزرگی!

سوسیالیسم بمعنای مزد بهتر به ازای مشاغل خسته کننده، یا انتقال مشاغل خسته کننده به یک بخش کوچک از نیروی کار نیست. سوسیالیسم، جنبه تکراری و بیهوده کار را نابود میکند. و اگر در مورد کار مشخصی این جنبه هنوز نابود نشده، پاسخش این نیست که چنین کاری را به یک واحد مجزا بسپاریم. بلکه این کار باید به حد ممکن در سطح گسترده تقسیم شود و هرکس زن یا مرد گوشه ای از آن را بگیرد و بدین ترتیب هیچکس اسیر این کار نباشد. راه چینی، اولویت را به مبارزه با تقسیم کار سنتی میدهد و منتظر هیچگونه پیشرفت فنی مقدماتی نمیشود.

خانه داری «در چین سوسیالیستی» بطور یکسان بین همه اعضای خانواده تقسیم میشود. بدین ترتیب هرکس شوهر، زن، پدر بزرگ و مادر بزرگ و فرزندان در اداره امور خانه شرکت میکنند. وقتی مردی رخت میشوید، غذا را آماده میکند، زمین را جارو میکند، دکمه ها را میدوزد، لباس بچه های کوچک را عوض میکند و همه این کارها را منظماً **در طول هفته**، و نه فقط در روزهای یکشنبه، انجام میدهد آنوقت او دیگر یک شوهر به مفهوم رایج کلمه نیست.

...

طی سفرمان بیش از پیش فهمیدیم که چینی ها اجتماعی کردن بمفهوم دگرگون کردن مناسبات بین مردم را بعنوان مرحله ای که بعد از توسعه مکانیزاسیون می آید در نظر نمیگیرند. این دو مسئله با هم در نظر گرفته میشود و با هم پیشرفت میکند. چگونگی این امر را در مورد کارگران زن در کارخانه های کوچک محله ای نظیر "چائو

یان" مشاهده کردیم. همین رویکرد در مورد خانه داری هم اتخاذ میشود. یک زن جوان به ما گفت: "برای آغاز اجتماعی کردن، نباید منتظر توسعه مکانیزاسیون بنشینیم". به یاد حرفهای ترتسکی که درست عکس این را میگفت افتادیم. ترتسکی زمانی که هنوز یکی از رهبران اتحاد شوروی بود میگفت: "ما به انباشت سوسیالیستی نیاز داریم. فقط تحت این شرایط قادر خواهیم بود خانواده (و بنابراین زنان) را از همه عملکردها و دلواپسی هایی که اینک خانواده را سرکوب و نابود میکند، آزاد کنیم." این تئوری، بهانه ای رایج شد تا یک راه حل ضروری برای مسئله خانه داری پیدا نشود. زنان به انجام دو کار در روز ادامه میدادند و اهانت کمابیش علنی جامعه در مورد اینکه هنوز "خانه دار" هستند را تحمل میکردند. در واقع این تئوری، رهایی زنان را

به پیشرفت فنی در یک رشته صنعتی موکول میکرد که مشخصاً زنان در آن نقش کوچکی ایفاء میکردند. و بهیچوجه مسئله رهایی زنان را به کار آنها مربوط نمیدانست. یعنی وظیفه رهایی زنان از ستم خانگی در اساس به تکنیسینها سپرده میشد.

این موضع ترتسکی به هیچوجه ویژه شخص وی نبود. در آن دوران، تقدیس توسعه اقتصادی از طریق تکنولوژی در سراسر اتحاد شوروی و در همه عرصه ها عمومیت داشت. برای مثال، استالین به مسئله کشاورزی نیز به همین نحو نگاه میکرد.

...

زمانی که به جنبه ایدئولوژیک انقلاب، متحول شدن مناسبات کار و آگاهی سیاسی، اولویتهای مناسب داده شود آنگاه پیشرفت تکنولوژی مسلماً با نیازهای توده ها منطبق میشود و به عملی شدن سوسیالیسم کمک میکند.

....

بنابراین برای پیشبرد مکانیزاسیون زراعی ضروری است که دگرگونی ایدئولوژیک را بخوبی درک کنیم و همیشه آنرا بعنوان عامل مهم و درجه اول در ارتقاء سطح ایدئولوژیک توده ها و درک آنها از دو خط به پیش بریم. وگرنه، مکانیزاسیون زراعی به بیراهه خواهد رفت... مکانیزاسیون به هیچ ترتیب صرفاً یک مسئله فنی نیست.

برخوردهائی که به کشاورزی و خانه داری صورت گرفته بطرز چشمگیری شباهت دارند. (این هم در مورد چین صدق میکند و هم در مورد اتحاد شوروی؛ البته طرقی که این دو کشور اتخاذ کرده اند با هم بسیار متفاوت است.) هم در کشاورزی و هم در خانه داری، پروسه کاری که بر خانواده متکی است و بندهای محکمی با مالکیت خرد فردی (چه بشکل قطعه زمین دهقانی، چه بصورت خانه زن خانه دار) دارد باید تغییر کند و این نوع کار باید به یک صنعت اجتماعی تبدیل شود. همانطور که مائو گفت، چنین تحولی فقط در صورتی میتواند انجام گیرد که این خواسته آزادانه از جانب طرفدارانش ابراز شود. از سوی دیگر، حتی اگر چنین خواستی موجود باشد، اما ابزار تولیدی کهنه جای خود را به ساختارهائی بدهد که توده ها در آن هیچ قدرتی ندارند، این دگرگونی حاصل نخواهد شد.

...

کلکتیویزه کردن، خانه داری را بعنوان یک کار مفید اجتماعی تثبیت کرده است و بهمین ترتیب کسانی که مسئول این کارند به شهروندانی با حقوق کامل تبدیل شده اند. اجتماعی کردن، زندگی خانه داران سابق را تغییر داده و غنا بخشیده است. تیمهای نواحی، درست مانند هر واحد تولیدی دیگر سازماندهی شده و درگیر فعالیت میشوند و بطور کامل در تمامی حیطه های حیات سیاسی شرکت میجویند. آنها مباحثاتی را بر سر اوضاع بین المللی و بر سر سیاستهای حکومت، بر سر موضوعات مهم مربوط به ساختمان سوسیالیسم و نقش زنان در انقلاب به پیش می برند. هیچ جنبه ای از جامعه چین وجود ندارد که بتوان خانه داران سابق را از پرداختن به آن منع کرد.

n

بچه ها آدم هستند!

برای آزاد کردن مادر از فرزند، در درجه اول باید فرزند را آزاد کرد!

اتحاد شوروی در دهه 1920، از خواست رهایی زنان از "دردسر" فرزندان حرکت کرد اما از درک اهمیت حقیقی موضوع بازماند، و در مقیاس وسیع به بازتولید همان خطاهایی پرداخت که مشخصه نحوه نگهداری از فرزندان توسط دولت سرمایه داری است. کمی بعد از انقلاب، "لیلینا زینویف" اعلام کرد: "ما باید فرزندان را از نفوذ زشت زندگی خانوادگی نجات دهیم. بعبارت دیگر ما باید آنها را ملی کنیم. به آنها الفبای کمونیسم را خواهیم آموخت و بعداً آنها کمونیستهای حقیقی خواهند شد. وظیفه کنونی ما این است که مادر را مجبور کنیم فرزندانش را

به ما یعنی به دولت شوروی بدهد. این ایده در فرمولبندی کولونتای نیز بیان شده است: "مسئله کودکان، مسئله دولت است." او اضافه کرد: "تعهد اجتماعی مادر بودن در درجه اول تولید بچه های سالم و شاداب است.... تعهد بعدی مادر.... شیر دادن بچه هاست. فقط بعد از انجام این کار است که زن..... حق دارد بگوید تعهد اجتماعی خود در قبال فرزند را به انجام رسانده است." میشود تصور کرد که چنین برنامه ای باعث چه عکس العملی در بین مردم شد. از اجرای غیرقابل تحمل جدا کردن جبری مادران از فرزندان که بگذریم، این برنامه بیان تصورات ارتجاعی و متفرعنانه در مورد زنان بود. این عقاید نیز مانند برخوردهای بورژوایی، زنان را فقط شایسته تولید بچه می دانست. احتمالا تا زمانی که آلترناتیو دیگری پیدا شود مثلا شیشه شیر اختراع شود و مسئله شیر خوردن از پستان مادر را منتفی کند، مادران هیچ ادعایی در پرورش فرزند خود نمی توانستند داشته باشند و این کار، قلمرو متخصصان تعلیم و تربیت محسوب میشد. زنان دیگر با فرمول سنتی "زن به آشپزخانه ات برگرد!" سرکوب نمی شدند، بلکه جای آن را این فرمول گرفته بود: "زن به کوره ذوب آهنت برگرد!" هر دو یک معنی داشت: "خفه شو! تو هیچ چیز از نگهداری بچه نمی دانی. تو باید به نقشی که جامعه برایت تدارک دیده و کاری که به آن گماشته شده ای بچسبی. بگذار جامعه یعنی دولت برایت تصمیم بگیرد که شیوه صحیح یا غلط کدام است.

غم انگیز است وقتی می بینیم این ایده های ارتجاعی و این نوع تحقیر زنان هنوز در بسیاری سازمانهای انقلابی علیرغم تفاوت هایشان رایج است. همه آنها توان سیاسی زنان را نادیده می گیرند؛ یا در بهترین حالت به آن در پرتو کمرنگ سخنرانی های پراکنده و نامنسجم انترناسیونال سوم که آنها هم بدون فکر زیاد بیان شده بودند، می نگرند. آدم بیشتر ناراحت می شود وقتی می بیند شووینیسم مردانه، از قلم زنانی جاری می شود که بیشترین تاثیر را بر جنبش نوین زنان داشته اند. مثلا "کیت میله ت" می نویسد: "نگهداری از بچه ها، حتی از دوره ای که قدرت تشخیص پیدا کرده اند، قطعا بهتر است به افراد کارآمد و متخصصی اعم از زن و مرد سپرده شود که این کار را بعنوان یک حرفه برگزیده اند، و نه افرادی که فرصت چندانی ندارند و غالبا سرحال نیستند؛ و بنابراین برای کار آموزش و پرورش شور و شوقی از خود نشان نمی دهند؛ هر قدر هم که جوان یا محبوب باشند."

....

مهد کودکها در چین<در چین سوسیالیستی> محصول یک نوع نگرش کاملا متفاوت به امور است. همانطور که کروپسکایا همسر لنین در بحث علیه هر دوی این تئوریها یعنی "فرزندان مایملک والدین خویشند" و "فرزندان مایملک دولتند"، گفت: از آنجا که دولت تحت کمونیسم زوال خواهد یافت، "فرزندان نه مال والدین هستند و نه مال دولت. آنها مال خودشان هستند." نه دولت، بلکه کل جامعه و تمامی اعضای آن، در قبال کودکان وظیفه دارند. همه ما مسئول پرورش جسمی، ذهنی، اخلاقی و ایدئولوژیک آنها هستیم.

...

تا وقتی که فرزندان صغیر بمانند، زنان تحت ستم خواهند بود. یک نظام آموزشی نوین باید در پی مسئول کردن و مستقل کردن فرزندان در تمامی سطوح و از همان سنین آغازین باشد. ما باید فرزندان را به افراد بالغ تبدیل کنیم. یا بهتر بگوییم، باید بطور ریشه ای خط تمایز بین "افراد بالغ" و "افراد صغیر" را مجدداً معنا کنیم. و بدین ترتیب زنان را از نقش نگهبان و مراقب فرزند آزاد سازیم. رهایی زنان مستلزم یک درک جدید از بارآوردن کودکان، مبتنی بر یک رابطه برابر بین افراد بالغ و کودکان است. این درک نوین به بچه ها اجازه خواهد داد که بطور کامل در همه فعالیتهای اجتماعی شرکت کنند. به وجود آوردن یک نظام آموزشی نوین یقیناً یک عامل تعیین کننده در تغییر این رابطه خواهد بود و نتیجتاً یک عامل بسیار مهم در رهایی زنان محسوب خواهد شد. بنابراین، مبارزه برای چنین انقلابی در نظام آموزشی، به هیچوجه به معنی دور شدن از موضوعاتی که بطور تنگاتنگ بر زنان تاثیر می گذارد، نیست.

n
بزرگ کردن و آموزش فرزندان: قلمرو جامعه یا قلمرو دولت

نگهداری از فرزندان و آموزش، نکات دیگری را نیز پیش می کشد. واضح است که نگهداری فرزندان در چین <در چین سوسیالیستی>دیگر یک قلمرو انحصاری خانواده منفرد نبوده و به همین ترتیب قلمرو متخصصان نیز نیست. تجربه اتحاد شوروی در این حیطه نیز تصویر متضادی را عرضه میکند که به درک اهمیت تمام و کمال تجربه چین یاری میرساند.

"شک نیست که عباراتی مانند والدین من و فرزندان ما بتدریج منسوخ خواهد شد و جایش را عباراتی نظیر افراد مسن، افراد بالغ، بچه ها و کودکان خواهد گرفت". اظهارات لوناچارسکی در حمایت از این تز بود که بچه ها دیگر مایملک والدینشان نبوده بلکه به مایملک دولت تبدیل خواهند شد. مسئله بچه ها در کنه خود، مسئله آینده جامعه است. آیا ما میخواهیم تقسیم کار و ساختار کنونی را در زمینه نقشهای اجتماعی حفظ کنیم یا اینکه در پی نابود کردنش هستیم؟ اگر دومی است پس چگونه امیدواریم که این کار را از طریق سپردن کامل تربیت بچه ها به جمعی از متخصصان دولتی انجام دهیم؟ چنین آموزش و پرورشی در بهترین حالت بچه ها را از جامعه واقعی جدا می کند؛ آنها را به افرادی تبدیل میکند که همیشه خود را صغیر می شمارند و تابع احکام متخصصانی هستند که همواره و تحت هر شرایطی از آنها "بهتر میدانند" و "قادرترند". مناسبات مالکیت بین والدین و فرزندان مطیع آنها باید ناپدید شود. اما یک مناسبات اجتماعی گسترده تر وجود دارد که میتوان گفت نگهبانی فرزندان را به والدینشان می سپارد. این نه فقط علیه فرزندان بلکه علیه همه ستمدیدگان میباشد. این به فرزندان نقش صغیر میبخشد و آنها را از استقلال و مسئولیت محروم میکند. این مناسبات توسط جدا کردن بچه ها از جامعه و نگهداری آنها در یک دنیای جداگانه در "دنیای کودکی" مدرسه و خانواده ایجاد میشود. دورنمای "لوناچارسکی" صرفاً چنین مناسباتی را تقویت میکند.

اگرچه ممکن است چنین بنظر نیاید اما مسئله بچه ها در اساس مسئله دولت است. سوسیالیسم که دوره گذار بین سرمایه داری و کمونیسم است، دقیقاً بمعنای نابودی دولت کهنه و ساختن یک دولت نوین است. این دولت نوین، بنوعی یک دولت ویژه است: زیرا هدفش محو واقعی خویش است. تراز نوین بودن آن دقیقا در این نهفته است که دولتی برای پایان بخشیدن به تمامی دولتهاست. جای تعجب نیست که این موضوع مانند طاس لغزانی است که انواع و اقسام تحریفات رویزیونیستی بر سر آن بروز میکند. زیرا بورژوازی تا مدتها پس از سرنگون شدن از اریکه قدرت، کماکان نفوذ خود را حفظ میکند.

...

نظام آموزش و پرورش در چین یک نمونه تکان دهنده از دولت تراز نوین است که قدرتش دقیقا در جهت گیریش برای نابودی نهاد دولت بطور کل، نهفته است. پرولتاریا قدرت خود را از طریق اعمال مستقیم و موثر رهبری بر بخشهای هرچه بیشتری از جامعه افزایش میدهد و بدین ترتیب انحصار رهبری سنتی را نابود میکند. بعلت آنکه پرولتاریا خود را تقویت کرده و ایدئولوژی اش به حد کافی قدرتمند است که بتواند در عرصه های معین تسلط یابد، توده ها آغاز به کنترل عرصه پرورش بچه ها کرده و حتی برخی بخشها را بدست خود گرفته اند. نتیجه اش آن است که دیگر انحصار متخصصان دولتی در این حیطه وجود ندارد.

اما نباید چنین نتیجه بگیریم که دولت کارگری چین در حال تلاشی است. بدون شک میتوان گفت که این دولت هیچگاه تا این اندازه قدرتمند نبوده است. اما قدرت این دولت با قدرت تمامی دولتهای ستمگر فرق دارد زیرا از قدرت توده ها و از گسترش مداوم قابلیت طبقه کارگر و متحدانش در رهبری کلیه عرصه های اجتماعی، ناشی میشود. انقلاب فرهنگی به نحو خیره کننده ای نشان داد که افزایش قدرت توده ای همواره نتیجه مبارزه بیرحمانه بین پرولتاریا و بورژوازی است. و این قدرت هرچه بیشتر رشد کند، ماشین دولتی انحصار رهبری را بیشتر از دست میدهد. و هرچه ماشین دولتی انحصارش را بیشتر از دست میدهد، دولت به مثابه ابزار و تبارز قدرت کارگران و توده ها، قویتر میشود.

متخصصان "سیاسی" دیگر انحصار رهبری را در دست ندارند. همانطور که قابلیت رهبری کردن از جانب توده ها افزایش می یابد، نیاز به رهبری کاهش می یابد. دستگاه رهبری در همه سطوح کوچکتر و ساده تر میشود و اشکال متفاوت تشکل توده ها عملکردهای فزاینده ای را بعهده میگیرند. n

رفسنجانی به کارگران نصیحت کرد که فریب شعارهای کمونیستی را نخورند!

چند ماه پیش آی ال او یا سازمان جهانی کار که بازوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در امور کارگری است، خانه کارگر را بعنوان تشکیلات مستقل کارگران ایران به رسمیت شناخت! از "استقلال" خانه کارگر همان بست که هفته پیش کنگره خانه کارگر در همدان، با پیام رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت سرمایه داران و زالو صفتان ایران، آغاز شد. به گزارش ایلنا ، هاشمی رفسنجانی به این کنگره پیام داد که: « کارگران ایران اسلامی در طول سال های مبارزات قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در مبارزات مردمی و در ایام تثبیت نظام در دوران ۸ سال دفاع مقدس و دوران سازندگی ثابت کرده اند که ضمن پایبندی به اصول اسلام و انقلاب اسلامی ، فریب شعارهای کمونیستی و سوسیالیستی را نمی خورند و با وجود کاستی ها و مشکلات فراوان در راه اعتلای ایران اسلامی؛ استقرار اقتصادی و افزایش تولید کشور تلاش کرده و خواهند کرد. »

رفسنجانی حق دارد که به کارگران بگوید «فریب شعارهای کمونیستی و سوسیالیستی» را نخورید زیرا با مکیدن خون کارگران و «خصوصی سازی» ثروتهای ایران تبدیل به یکی از ثروتمندترین مردان دنیا شده و دست در دست بقیه باندهای انحصارگر حکومت در حال خارج کردن ثروتهای یادآورده و افسانه ای خود که حاصل رنج و کار کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان است، می باشد. این باندهای غارتگر هنوز در حال خصوصی سازی و به جیب زدن ثروتهای کشور هستند. همین امسال مجمع تشخیص مصلحت با تغییر اصل 44 تسهیلات بیشتری را برای این باندهای غارتگر بوجود آورد. فقط یک گوشه از این چپاول ها را در فروش کارخانه الکتریک رشت به همسران ۴ تن از مهره های جناح کارگزاران (همدستان رفسنجانی) دیدیم. این کارخانه بزرگترین کارخانه صنعت الکتریکی کشور است و حتا بخش زیادی از ماشین آلاتش مورد استفاده قرار نگرفته است؛ فقط زمین این کارخانه 80 میلیارد تومان ارزش دارد اما کل کارخانه به مبلغ یک میلیارد و 700 میلیون تومان به این ۴ تن فروخته شد. یعنی حداقل 80 میلیارد تومان به این ۴ خانواده مستضعف کمک مالی شد! شورای عالی کار اخیرا حداقل حقوق کارگران را در ماه 106 هزار تومان تعیین کرد. با این حساب، به اندازه حقوق یکسال 62 هزار کارگر نصیب این ۴ خانواده مستعضف شد. آیا همین حساب سرانگشتی کافی نیست که نشان دهد نظام و حکومت اسلامی به چه طبقه ای تعلق دارد؟ و خانه کارگر آن با وجود آنکه نام "کارگر" را یدک می کشد ارگان و نهاد چه طبقه ای است؟ آیا همین حساب سرانگشتی ضرورت پیوستن کارگران به برنامه کمونیستی و مبارزه برای ایجاد جامعه سوسیالیستی را نشان نمی دهد؟ طبق آمار رسمی 10 درصد از ثروتمندترین افراد جامعه حدود 40 درصد از درآمد کل کشور را به خود اختصاص می دهند در حالیکه فقیرترین قشر مردم سهم شان از در آمد کل کشور فقط ۱٫5 درصد است. 90 درصد نقدینگی کشور در دست 10 درصد از ثروتمندترین افراد جامعه متمرکز شده است. آیا فکر می کنید این 10 درصد کار می کند و ثروت تولید می کند؟ خیر. صدهزار بار خیر. آنها صاحبان ابزار تولید، صاحبان تجارتخانه ها و بانکها و زمین ها و صاحبان **قدرت سیاسی** اند. و این انحصار بر قدرت سیاسی و انحصار بر ابزار و منابع تولید به آنان امکان تصاحب ثروت تولید شده توسط کارگران و دهقانان و منابع زیر زمینی و قدرت توزیع دلبخواه ثروتهای تولید شده و امکانات و منابع را می دهد. آیا فکر نمی کنید اگر این 10 درصد از قدرت سیاسی و اقتصادی ساقط شود و طبقه کارگر و زحمتکشان قدرت سیاسی را بگیرند، اگر تمام ابزار تولید ثروت به مالکیت اشتراکی همه مردم درآید و هر کس به اندازه ای که کار می کند از ثروتی که توسط کار تولید می شود بهره ببرد، مشکلات فقر و اعتیاد و فحشا و هزار درد دیگر، حل می شود؟ خیلی واضح است که کمونیسم و برقراری جامعه دموکراتیک نوین و سوسیالیستی راه حل جامعه ماست.

کارگران: وقت تنگ است. هر چه بیشتر صبر کنیم اوضاع بدترمی شود. این بیشرمان تا آخرین لحظات عمرشان خون کارگران و زحمتکشان را خواهند مکید و آنقدر سریع ثروتهای باد آورده را جمع کرده و به خارج منتقل خواهند کرد که هیچ رمقی نه در مردم و نه در اقتصاد باقی نماند.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست – لنینیست – مائوئیست)

اسفند ۱۳۸۳

بخشی از

مونبوز مارین

سروده پابلو نرودا

کرم چاقی در این آبهاست

کرم درنده ای در این سرزمین ها:

پرچم جزیره را خورد

و علم قیمومیتش را برافراشت

او خون اسیر میهن دستان مدفون مسکین را آشامیده

سنبله زرین گندم این قاره را خورده

در میان تل انبوهی از حشرات فربه شده

و در سایه پول آرمیده است

خون آلوده شکنجه ها و گزمه ها

بناهای یادبود دروغین را گشود

زادبوم موروثی پدران را

به خاشاک برده واری بدل کرد

از جزیره ای به درخشندگی یک ستاره

گوری تنگ برای بردگان ساخت...

به مناسبت روز کومله

جنبش انقلابی کردستان نقشی مهم و اساسی در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی بازی کرده است. این جنبش از ابتدای حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، مبارزه جانانه ای را علیه اشغال کردستان توسط نیروهای نظامی آن (اعم از ارتش و سپاه پاسداران) و جنایات رژیم به پیش برد. این جنبش بدلیل غلبه خطهای سیاسی و ایدئولوژیک نادرست بر احزاب عمده این جنبش، افت و خیزهای زیادی داشته و تضعیف شده است. با این وصف جمهوری اسلامی هیچگاه نتوانست برای خود جایگاه و پایگاهی در میان مردم کردستان کسب کند و یکی از دلائل عمده اش مبارزات همین احزاب بود.

کومله

یکی از سازمانهایی که از ابتدای حاکمیت رژیم نقش مهم در رهبری مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی داشت، کومله بود. تشکیل کومله یکی از دستاوردهای مبارزاتی خلق کرد بود. کومله از یک نیروی کوچک شروع کرد و به نیروی عمده ای در جنبش کردستان تبدیل شد. روشنفکران پیشرو و کمونیست خلق کرد آغاز گر آن بودند. در دوره انقلاب 57 کومله بعنوان سازمانی در میان مردم شناخته شد که افراد صادق و مبارز و مطمئن در آن برای رهائی مردم گرد هم آمده اند.

ارزیابی تاریخی از کومله باید در دو سطح انجام شود. اول، نقشی که کومله در رابطه با جنبش ملی کرد ایفا کرد. و دوم، نقش آن در جنبش کمونیستی ایران. البته در نهایت این دو را نمی توان از هم جدا کرد و بسیار به یکدیگر مربوطند.

در رابطه با مسئله رهائی ملی ملت کرد، کومله در جنبش کردستان ایران کیفیت بالاتری از رادیکالیسم و پیگیری به جنبش کردستان داد. برای اولین بار درون جنبش کردستان تشکیلاتی بوجود آمد که سعی می کرد مسئله ملی را از دیدگاه زحمتکشان مطرح کند. چیزی که نیروهائی چون حزب دمکرات با آن مخالف بودند. پس از انقلاب 57 کومله توانست نیروی نظامی بزرگ و منظمی را سازمان دهد. این نیروی پیشمرگ از آگاهی سیاسی و نظم و دیسیپلین بالائی نسبت به نیروهای مسلح عشایری برخوردار بود. هر چند در ابتدا کومله خط پیشروئی در زمینه مسئله زنان نداشت، ولی کیفیتا بیشتر از حزب دموکرات در بیداری سیاسی زنان کرد نقش داشت.

مخفی کاری بیش از اندازه کومله باعث شد که تا زمان حمله اول جمهوری اسلامی به کردستان در سال ۱۳۵۸ موجودیت خود را علنی نکند. قبل از سقوط رژیم شاه 19 اعلامیه داده بود اما هویت ایدئولوژیک سیاسی خود را اعلام نکرده بود. این مخفی کاری افراطی بویژه در مناطقی از کردستان به ضرر کومله و جنبش چپ در آستانه انقلاب 57 تمام شد. تجربه گرائی زیاد یکی دیگر از ضعف های کومله بود که مانع از آن می شد که بهای لازم را به وجود یک حزب سیاسی پیشاهنگ و ضرورت حیاتی بالا بردن آگاهی سیاسی همه جانبه توده های مردم بدهد. کومله به کار تئوریک و مسائل تئوریک نظری که جنبش کمونیستی ایران و جهان و جنبش کردستان داشت بسیار کم بها می داد و به کار تئوریک به صورت کاری روشنفکری که ربطی به پیشبرد پراتیک انقلاب و مبارزات توده ها ندارد می نگریست. مباحث مهم در حد اعلام مواضع طرح می شد و از پشتوانه تئوریکی محکمی برخوردار نبود. علیرغم این ضعفها کومله توانست در آن مقطع نقش بسیار انقلابی ایفا کند و جنبش کردستان را گامی به جلو سوق دهد. و معیارهای نوینی در آن جنبش جا بیندازد. مسلما این خدمات جدا از تعلقات ایدئولوژیک کومله نبود. بنیان گذاران کومله خود را متعلق به چپ انقلابی در سطح ایران و جهان می دانستند؛ چپی که تحت تاثیر رهبری مائو بود و مخالف سوسیالیسم قلابی حاکم بر شوروی بود.

اما وجه دیگر مسئله ارزیابی از نقش کومله در جنبش کمونیستی است. نقش و مسئولیتی را که در آن مقطع تاریخی بر دوشش بود بر عهده نگرفت بلکه مسیری را انتخاب کرد که موجب ضربات جدی به جنبش کمونیستی در ایران شد. کومله به خاطر نقش و جایگاهش در مبارزات انقلابی مردم کرد و همچنین نفوذ توده ای که کسب کرده بود مورد احترام گسترده کمونیستهای انقلابی در سراسر ایران بود. همه بنوعی چشم امید به کومله داشتند که در سر و سامان بخشیدن به جنبش کمونیستی ایران که آنزمان اساسا حول خط سه متشکل شده بودند پیشقدم شود و نقش مهمی ایفا کند. اما کومله خود را از این مسئولیت کنار کشید. دلایل اینکار خود به بررسی جداگانه ای نیاز دارد. اما عمدتا مربوط بود به بحرانی که کل جنبش کمونیستی بین المللی را پس از سرنگون شدن مائوئیستها در چین در سال 1976 و احیاء سرمایه داری در آنجا، گرفته بود.

آنچه که تاریخ بعدی کومله را رقم زد وحدتش با جریان موسوم به «اتحاد مبارزان کمونیست» و تشکیل «حزب کمونیست ایران» در سال 1361 بود. این واقعیتی بود که در جنبش کمونیستی ایران همیشه جای یک حزب انقلابی واقعی خالی بود. و هر حرکتی به سمت تشکیل آن مثبت بود. اما حزبی که آن زمان تشکیل شد آن حزب واقعی مورد نیاز کمونیستها نبود. در برنامه آن حزب مهمترین مسائل ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی بین المللی و جنبش کمونیستی ایران یا مسکوت گذاشته شد یا از کنارش رد شد یا بر سرش سازش شد. وقتی میوه تلخ آن نوع تشکیل حزب ببار نشست بسیاری از افراد کومله آن را نقد کردند اما هنوز حاضر نیستند به ریشه های ایدئولوژیک سیاسی شکست حزب کمونیست ایران بپردازند. حزب ما مفصلا این ریشه ها را تحلیل کرده است و حتا در اوج موفقیت حزب کمونیست ایران و قبل از ببار نشستن میوه های تلخ فرجام کار را پیش بینی کرده بود.

کومله که از سال 1361 تحت نام سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) فعالیت می کرد پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران_عراق دستخوش تحولات و انشعابات متعددی شد. حزب ما در گذشته و در دوره های مختلف به سرچشمه های این انشعابات و ضعف های سیاسی _ ایدئولوژیک این جریان پرداخته است.

اولین انشعابی که در این حزب صورت گرفت به "فراکسیون کمونیسم کارگری" معروف شد. هنوز تاثیرات و ضرباتی که جریان «کمونیسم کارگری» به جنبش انقلابی در کردستان زد، زدوده نشده است . هنوز آب سردی که طراحان این جریان بر آتش مبارزه مسلحانه پاشیدن و صدای ناهنجار شیپور "تاش به تال"(تسلیم طلبی) را به صدا در آورد فراموش نشده است. سر چشمه رشد چنین گرایش مخربی به دوره تشکیل « حزب کمونیست ایران» در سال 62 بر میگردد که بسیاری از دستاوردها و شناخت جنبش کمونیستی بین المللی را تحت عنوان نابرازنده "مارکسیسم انقلابی " نفی کرد. به دستاوردهای مبارزه مسلحانه کومله در سالهای 57-61 در کردستان فقط بصورت سرمایه و اعتبارنامه نگاه کرد و همزمان زهر رفرمیسم بورژوائی را در کام این جنبش چکاند. این مسئله بار دیگر واقعیتی را که رفیق مائو بر آن تاکید داشت خاطر نشان میکند:

"اگر خط حزب درست باشد، حتی اگر در ابتدا یک سرباز هم نداشته باشد ، سرانجام سربازانی خواهد یافت . اگر قدرت سیاسی نداشته باشد ، آن را به دست خواهد آورد. ولی چنانچه خط حزبی نادرست باشد، حتی اگر قدرت سیاسی سراسری و منطقه ای را کسب کند و ارتشی هم داشته باشد، سرانجام با شکست و سقوط روبرو خواهد شد".

وجود یک خط غلط و غیر پرولتری راه را برای گرایشات غلط دیگر باز کرد. امروز در سالگرد روز پیشمرگ کومله بسیاری از مردم کردستان، همه کسانی که اهمیت و نقش آن مبارزات انقلابی را فراموش نکرده اند به آن فداکاریها و جانبازیها به عنوان گنجینه ای ارزشمند برای تداوم راه میگرند. یاد آوری آن مبارزات و درسگیری از آن برای نسل جوان اهمیت حیاتی دارد.

تغییر اوضاع و ظهور مسائل نوین

یکی از مسائلی که طی چند سال اخیرجامعه کردستان ایران با آن روبرو گشت، تغییرو تحولات در کردستان عراق و حضور نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه است. به قدرت رسیدن طبقات بورژوا _ ملاک در کردستان عراق و عقد اتحادشان با امپریالیسم آمریکا، گرایشات ناسیونالیستی و پراگماتیستی را در جنبش کردستان ایران بشدت تقویت کرد. جناحی

از کومله که تحت نام سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان ایران (کومله) فعالیت می کند (تحت رهبری عبدالله مهتدی) و زمانی داعیه نمایندگی طبقه کارگر کردستان را داشت، الگوی حاکمان جدید کردستان عراق را برای خود برگزیده است. ازسوی دیگر حزب دموکرات کردستان ایران به بوش جنایتکار به مناسبت انتخاب دوباره اش به ریاست جمهوری آمریکا پیام شادباش میفرستد. حزب دموکرات کردستان معتقد است که ماجراجوئی های نظامی آمریکا مبشر عصر نوین دموکراسی در خاورمیانه است. این دو حزب امیدوارند که در جریان مداخله نظامی و سیاسی آمریکا در ایران، مانند حزب دموکرات کردستان عراق (به رهبری بارزانی) و اتحادیه میهنی کردستان (به رهبری طالبانی) تبدیل به متحدین ارتش آمریکا شوند و از این رهگذر در چارچوب رژیم ارتجاعی جدیدی که آمریکا قصد دارد بجای رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در ایران شکل دهد، سهمی از قدرت نصیبشان شود. منظور کومله و حزب دموکرات از برقراری حکومت فدرالی در ایران، این است.

سوال اینجاست که آیا امپریالیسم آمریکا که خود بانی و مسبب همه ستمگری ها در جهان و از جمله ستم ملی است میتواند باعث رهایی خلق کرد از یوغ ستم ملی گردد؟ نه و هزار بار نه! کسانی که می خواهند در راه تحکیم حاکمیت آمریکا تلاش کنند و سیاست" خاور میانه بزرگ" امپریالیسم آمریکا را تقویت کنند و شریک قدرت با سایر طبقات بورژوا_ ملاک در ایران شوند در واقع منافع اکثریت مردم کرد بخصوص کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان را لگدمال می کنند و تنها منافع قشر بسیار نازک طبقات استثمارگر و ملاکین کردستان را نمایندگی می کنند.

اما بخش دیگری از کومله که تحت نام سازمان کردستان حزب کمونیست ایران(کومله) فعالیت می کند (به رهبری علیزاده) خط مرز میان دوست و دشمن را مخدوش نکرده و موضع صحیح و صریح و بدور از خیال پردازی در مقابل حضور امپریالیسم آمریکا در منطقه و جنایاتی که در منطقه جاری است اتخاذ کرده است . مسلما اتخاذ چنین موضعی باعث تقویت حس انترناسیونالیستی در میان زحمتکشان منطقه و جهان خواهد شد. عده ای که طرفدار خط دفاع از آمریکا هستند می گویند مهم نیست کومله حزب کمونیست چه موضعی می گیرد چون «بی عمل اند» . اما حتا اگر این درست باشد که نیست آیا بهتر نیست حزبی بی عمل باشد تا جاده صاف کن سرمایه داری جهانی و قدرت های خونخوار؟ شک نیست که داشتن مواضع صحیح بخودی خود مسائل و مشکلات مردم جهان وخلق کرد را حل نمی کند. اما گام تعیین کننده ای در در روشن کرد راه از چاه : تشخیص دوستان و دشمنان پرولتاریا و زحمتکشان است!

اما ما در جهانی به سر میبریم که نیاز به ایدئولوژی علمی پرولتری داریم تا بتوانیم واقعا راهگشا باشیم و توده های زحمتکش را به سوی پیروزی واقعی رهنمون شویم. دشمنان طبقاتی ما علیه ایدئولوژی کمونیستی فریبکاری و تبلیغات زیادی براه انداخته اند اما ما برای ساختن جهانی عاری از ستم و استثمار باید این ایدئولوژی را بلند کنیم و در عین حال با تصویر کاریکاتوری و مضمون بغایت بورژوائی و مذهبی که جریاناتی مانند کمونیسم کارگری از کمونیسم ارائه می دهند مقابله کنیم.

ایدئولوژی کمونیسم در کوره مبارزه طبقاتی بین المللی پرولتاریا مرتبا تکامل یافته و مانند هر علم دیگر مرتبا عرصه های ناشناخته مربوط به حیطه انقلاب و تغییر جامعه طبقاتی به جامعه عاری از هر گونه ستم و استثمار و تمایز را در نوردیده است. باید به این دستاورد عظیم طبقه بین المللی مان تکیه کنیم. جوانان، زنان و سایر زحمتکشان کرد باید به این سلاح دست یابند. اشاعه دادن این ایدئولوژی در میان توده هائی که به یک جامعه آزاد از قید ستم و استثمار نیاز دارند، بخش مهمی از مبارزه طبقاتی است. دست یافتن به این علم با توجه به کارزاری که دشمنان ما علیه کمونیسم به راه انداخته اند امری ساده نیست اما هیچ چیز رهائی بخشی ساده بدست نمی آید بخصوص وقتی که ماشین عظیم سرکوب و تبلیغات طبقات استثمارگر مانع از آن است که توده های مردم به این ایدئولوژی رهائیبخش خود دست یابند.

یکی از ضعف های کومله حزب کمونیست، کم بهایی مفرط آن، در دوره های مختلف، به مبارزه ایدئولوژیک_ سیاسی در جنبش کردستان و ایران بود و هست. مسئله اینجاست که بدون یک تئوری انقلابی نمی توان یک جنبش انقلابی داشت. تئوری انقلابی یک آئین مذهبی که یکبار برای همیشه آموخته می شود و بعد بایگانی می شود و سالی یک بار بیرون کشیده می شود نیست. تئوری انقلابی پرولتاریا مرتبا در عمل تکامل می یابد و باید تکامل بیابد وگرنه به درد نمی خورد. این تئوری علمی در جریان نبردهای تاریخ ساز 150 سال گذشته مرتبا تکامل یافته، تغییر کرده، از یک نقطه عطف به نقطه عطف دیگر جهش کرده است. موضع کومله در قبال این علم و تکاملات آن مبهم و تاریک است. و همین ابهام مانع از آن است که بتواند راه حل های موفقیت آمیز برای مشکلات سیاسی و عملی مقابل پای امروزش بیابد. تئوری انقلابی راهگشای عمل انقلابی است. تئوری انقلابی مرتبا باید در هر سیاست بکار بسته شود تا یک نیروی انقلابی را از میان پیچ و خم ها هدایت کند. در جنبش کردستان، ناسیونالیستها و پراگماتیستها یک درک نادرست را اشاعه می دهند که گویا تئوری انقلابی یک آئین اخلاقی بدرد نخور است و قوانین مربوط به سیاستها و تاکتیکهای روز از جای دیگری ناشی می شود (مثلا از زیرکی و مهارتی که با تقلید از سیاستمداران دولتهای همسایه یا بورژوازی غرب حاصل می شود). در حالیکه واقعیت ندارد و تئوری کمونیستی کاملا به عمل و سیاست های روز ربط دارد. اما تا زمانی که یک جریان کمونیستی واقعی در عمل نشان ندهد که چگونه تئوری انقلابی کمونیستی قادر است در همین صحنه پیچیده سیاست راه پیشروی پرولتاریا را باز کند و قطب یا نفوذ پرولتاریا را متمایز از قطب های بورژوائی بسازد، این استدلال غلط هوادار و دنباله رو پیدا خواهد کرد. کاریکاتور سازی های جریان کمونیسم کارگری از تئوری کمونیستی به ناسیونالیستها و پراگماتیستها کمک می کند که راحت تر سیاست های بورژوائی را روسفید کنند.

فقر تئوری ضعفی بود که همواره گریبانگیر کومله بود. این ضعفی است که لنین علیه آن مرتبا هشدار می داد و خلائی است که اگر خودبخودی پر شود همیشه (بدون استثناء) توسط خط بورژوائی پر می شود. در دوره هائی که جریان کومله دچار بحران میشد ما هیچگاه شاهد یک خط برنده صحیح نبودیم و هنگامی که انشعابی دراین سازمان بوقوع می پیوست ما غیر از سکوت و نسبت دادن انشعاب به مسائل فرعی (واقعی یا غیر واقعی) چیزی نمیدیدیم. علاوه بر اینها، تغییرات مهمی در سطح جهان و منطقه صورت گرفته و پاسخگوی این شرایط بودن و پیشروی کردن نیاز به یک تئوری پیشرفته و تیز دارد. نه تنها تئوری های کمونیستی باید ماهرانه برای تحلیل تغییرات بکار گرفته شوند بلکه خود این تئوری ها باید از این رهگذر تکامل یابند وگرنه نمی توان یک جنبش انقلابی را رشد و گسترش داد.

تجارب و دستاوردهای کومله علیرغم این ضعف ها، نه تنها برای خلق کرد بلکه برای همه مبارزین و خلقهای ستمدیده ایران الهام بخش بوده و ما با وفاداری به اصل علمی کمونیسم که باید از همه تجارب مهم نقادانه آموخت، در عین نقد ضعفهایش از آن آموخته ایم. کومله نیز برای ادامه مبارزاتش نیاز دارد که با افقی وسیع تر به علم کمونیسم و تجارب انقلابات پرولتری قرن بیستم و احزاب مارکسیست – لنینیست - مائوئیست جهان که امروزه در تشکیلات بین المللی به نام "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" متحد شده اند، بنگرد. n

مشترک «سرویس خبری جهانی برای فتح» شوید!

آخرین تحلیل ها و اخبار مبارزاتی جهان و اطلاعیه های «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را به زبان انگلیسی دریافت کنید!

ما را در ترجمه این اخبار به زبان فارسی یاری دهید!

برای اشتراک، با آدرس زیر تماس بگیرید:

aworldtowinnewsservice-subscribe@yahoogroups.com

نقش ادیان الهی در ستمگری بر زن

زنان بیش از هر کس باید علیه تصورات قرون وسطائی و افکار خشک و پوسیده ی مذهبی و علیه دستگاه زالو صفت روحانیون مبارزه کنند.

مذهب نقش تعیین کننده ای در اسارت زن دارد. هر چند 26 سال حکومت اسلامی چهره ستمگرانه دین را عریان کرده اما ضدیت عکس العملی و سطحی یا ایدئولوژی های ارتجاعی کافی نیست. باید آگاهی علمی از ماهیت دین را در میان توده های مردم اشاعه داد. کسب آگاهی علمی در خصوص ماهیت دین و نقش تاریخی آن در فرودست نگاه داشتن زنان برای زنانی که در راه آزادی و برابری مبارزه می کنند واجب است.

برای قرن های متمادی منادیان جهل و خرافه و ارتجاع برای بیداد و ستمگری بر نیمی از جمعیت بشریت دست به دامان خدا شدند. فریب و نیرنگ و دروغ و خرافه را آنچنان رواج دادند و در اذهان مردم فرو کردند که پاک کردن این طویله اوژیاس کار سختی است و در گرو تلاش جمعی کسانی که متکی بر بینشی علمی و ماتریالیستی اند؛ از کمونیستها گرفته تا دانشمندان و بیولوژیست ها و تاریخ شناسان.

بررسی علمی طبیعت و تاریخ جامعه بشری زدودن دروغ های مرتبط با جامعه طبقاتی و مبارزه برای جا انداختن درک صحیح از ریشه ها و منشاء ستمگری بر زن دیری است که آغاز شده. با پیدایش مارکسیسم انسان به یک درک علمی و صحیح از تاریخ تکامل جوامع دست یافت و فهمید که به چه علت جوامع بشری به طبقات به کسانی که صاحب امتیازند و آنانی که محرومند به مرد بالادست و زن فرودست به ملت حاکم و ملت محکوم تقسیم شده اند و بطور کلی دلیل رشد روابط اجتماعی ستمگرانه و شنیع میان انسان ها چیست. با این درک علمی انسان برای اولین بار فهمید که روابط ستمگرانه و تمایزات اجتماعی ازلی و ابدی نیست. در مقطع معینی از تاریخ بشر بوجود آمده اند و با تلاش آگاهانه و مبارزه طبقاتی می توان آنها را از بین برد. مارکسیسم نشان داد که از بین بردن جایگاه فرودست و درجه دوم زن نیز بخشی از این تلاش تاریخی است. مارکسیسم نشان داد که نقش مذهب در جوامع طبقاتی هیچ نیست بجز حفظ ساختار سلسله مراتبی و بالادستی عده ای و فرودستی عده ای دیگر.

فرودست نگاهداشتن زن یکی از پایه های مذهب است. آنچه طی قرنها در مورد منشاء بوجود آمدن انسان ـ و به دنبال آن ضرورت فرودستی زنان ـ به باورهای مردم تبدیل شده است چیزی بجز دروغ و نیرنگ نیست. ایده های خرافی و زشت به هزار و یک طریق جلو گذاشته شد برای توجیه و توضیح ضرورت ستمگری بر زن. و ادیان الهی نقشی تعیین کننده در این فرودستی ایفا کرده اند. نگاهی به این حقیقت بیندازیم:

زن در انجیل و قرآن و تورات (1)

ادیان اسلام مسیحی و یهودی معتقدند که گناه با زن آغاز شد و بهمین خاطر بنی بشر تا الی الابد محکوم است رنج بکشد و تباه شود. و در این راه زن باید تقاص نخستین گناه را بپردازد. این یکی از ستون های عقیدتی جهان بینی پوسیده و ستمگرانه شیخ مسلمان و خاخام یهود و کشیش مسیحی است. طبقات حاکم در سراسر جهان این بینش را با استفاده از قدرت دولت و به ضرب آموزش و چماق و تبلیغات در ذهن مردم فرو کرده اند. در 2 قرن اخیر این امر براحتی و سهل جلو نرفته است و با مقاومت و مبارزه اندیشمندان و نیروهای پیشرو روبرو شده است. با این وصف درست بخاطر اینکه مذهب و دین یکی از ابزار اصلی حاکمیت طبقات استثمارگر است ، این افکار در میان مردم نفوذی گسترده دارد.

حوا (زن) ، اولین گناهکار و در واقع اولین نافرمان بود. حوا (زن) بود که آدم (مرد) را فریب داد و او را به خوردن میوه ممنوعه واداشت. پس خدا (یهوه) به حوا گفت: اکنون که نافرمانی کردی رنج و الم ترا بسیار افزون گردانم و با درد فرزندان خواهی زائید و شوهرت بر تو حکومت خواهد کرد.... (تورات سفر پیدایش باب سوم 16- 19).

انجیل زن را مسئول رانده شدن مرد از بهشت میداند و بابت این گناه زنان را وظیفه مند می داند که پیوسته زیر دست شوهرانشان باشند. قرآن نیز به پیروی از تورات زن را مسئول نخستین گناه می داند و تاکید می کند: پس به آدم و زوجه اش گفتیم که از بهشت بیرون روید و از این پس بعضی از شما بعضی دیگر را دشمن خواهید بود و زمین برایتان تا بهنگام مرگ پناهگاهی موقتی خواهد بود. (بقره 36).

آیت الله دستغیب (برای فرستادن کرور کرور نوجوانان بروی میدانهای مین) گفت که رسول خدا فرموده هر شهید را قصر نصیب است در بهشت از لوءلوء که در آن هفتاد خانه است از یاقوت سرخ و در هر خانه هفتاد حجره است از زمرد سبز و هر هر حجره هفتاد تخت است و بر هر تختی هفتاد فرش و بر هر فرش حورالعینی نشسته است با هفتاد خوان طعام که در هر خوان آن هفتاد قسم طعام است و خدایتعالی چنان قوتی به شهید میدهد که از همه اینها به تمام و کمال بهره میبرد)....(با یک حساب میتوان متوجه شد که حدود صد هزار حوری در مالکیت اختصاصی هر یک شهید قرار میگیرد).

برای این سه دین ابراهیمی مسئله نرینگی (یا نقش تعیین کننده پائین تنه مرد در همه امور دنیوی و اخروی!) بسیار مهم است. قرآن می گوید: تو ای رسول لازم نیست در همبستر شدن با زنان خود نوبت آنها را مراعات کنی. هر یک از آنها را که مایل بدو نبودی نوبتش را عقب بینداز و اگر هم بدو مایل شدی دوباره او را نزد خود بخوان. هیچکدام از آنها نباید از خواسته تو ناراضی باشند بلکه باید همگی به آنچه تو بدانان عطا میکنی رضا دهند (احزاب 51). برای چه ای پیغمبر از آنچه خدا بر تو حلال کرده برای خشنودی زنانت صرفنظر میکنی؟ (تحریم 1)...

و خداوند به داوود پیغام فرستاد من خانه آقایت (شائول نخستین پادشاه اسرائیل) را به تو دادم و زنان او را به آغوش تو انداختم و اگر این برایت بس نبود باز هم چنین و چنان میکردم .... (کتاب دوم سموئیل باب دوازدهم 7 ـ 14) طبق گفته کتب مقدس این پیامبر اولوالعزم خدا تا آخر عمر بهمین روال ماند.

در تورات آمده: و داوود پیر و سالخورده شد و هرچند او را با لباس می پوشاندند گرم نمیشد و خادمانش وی را گفتند به جهت آقای ما باکره ای جوان بطلبند تا در آغوش تو بخوابد تا آقای ما گرم بشود. پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و دوشیره ای بنام شونمیه یافته آوردند که بسیار نیکو منظر بود. (کتاب اول پادشاهان باب اول 1 ـ 3).

قوانین دین در زمینه مناسبات زناشوئی مرد را بطور همه جانبه مجهز به سلاح های سبک و سنگین می کند: چون کسی زنی را به نکاح خود در آورده و این زن دیگر در نظرش پسند نیاید طلاقنامه نوشته و بدستش دهد و او را از خانه خود بیرون کند و اگر آن زن شوهر دیگری کند و او نیز وی را مکروه بدارد و طلاقنامه نوشته بدستش دهد و او را از خانه بیرون کند شوهر اول که او را رها کرده دیگر مجاز نیست او را دوباره به نکاح خود در آورد (تورات) در همین زمینه در قرآن آمده: زنانی را به نکاح خود در آورید که مورد پسندتان باشند: دو یا سه یا چهار زن (نساء 20)، و اگر نافرمانی کنند آنها را نصیحت کنید سپس از بسترشان دوری گزینید و دست آخر کتکشان بزنید (نساء 34)، و چنانچه دلپسندتان نباشند در امر طلاق آنها نگران نباشید (نساء 19). در همین زمینه انجیل تصریح میکند: آنگاه عیسی فرمود مرد و زنی که با یکدیگر ازدواج کردند دیگر دو نفر نیستند بلکه یک تن واحد هستند. پس آنچه خدا بهم پیوسته است انسان نباید جدا سازد. و فریسیان پرسیدند پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک طلاقنامه به زن خود از او جدا شود؟ و عیسی جواب داد: اما من به شما میگویم هرکس زن خود را بعلتی بجز زنا طلاق بدهد و با زنی دیگر ازدواج کند خودش مرتکب زنا شده است (متی باب

نوزدهم 5 ـ9) و هر زنی نیز که از شوهر خود جدا شود و با مردی دیگر ازدواج کند مرتکب زنا شده است (مرقس باب دهم 11 ـ 12)

اسطوره توراتی خلقت حوا از دنده آدم..و خداوند خوابی سنگین بر آدم مستولی کرد و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و او را به نزد آدم آورد (سفر پیدایش). این ماجرا بهمین صورت در انجیل و قرآن تکرار شده و در پنج سوره قرآن مورد تائید قرار گرفته است. (نسا 10؛ انعام ، 189؛ روم 21 ؛ زمر ،16؛ شوری 11)

در زمان جهاد اسلامی اسیر گرفتن زنان و کودکان بعنوان غنیمت جنگی مجاز است. حتی زنان شوهرداری که در این جنگها به غنیمت گرفته می شوند می توانند به مالکیت مردان مسلمان در آیند (نساء 24) برداشت قرآن از زن مشابه برداشتهای تورات و برداشتهای انجیل عهد عتیق است: مردان را بر زنان برتری است (بقره ،228) ، زیرا که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتر مقرر فرموده است و نیز از این بابت که مردان از مال خود به زنان نفقه میدهند ، (نساء 34)؛ زنانی را به نکاح خود در آورید که مورد پسندتان باشند: دو یا سه یا چهار (نساء ،20) ، و چنانچه دلپسندتان نبودند در امر طلاق آنان دغدغه ای بخود راه ندهید (نساء ،19)؛ زنانی را که از نافرمانی شان بیمناکید نخست نصحیت کنید سپس از خوابگاهشان دوری گزینید و سرانجام آنان را به زدن تنبیه کنید (نساء 33) ، اینان کشتزار شمایند پس بهر صورت که خواسته باشید برای کشت به آنها نزدیکی بجوئید (بقره 223) و هرکدام از زنانتان را که که مرتکب خطای فاحش شده باشند و چهار تن از گواهانی که خود تعیین میکنید به خطای آنان گواهی دهند آنقدر در خانه زندانی کنید تا عمرشان به آخر برسد یا آنکه خداوند راه نجاتی برایشان فراهم آورد (نساء 15 خدا به شما فرمان می دهد که ارث یک پسر را دو برابر ارث یک دختر قرار دهید (نساء 11) ، و برای ادای شهادت دو مرد گواه آورید و اگر دو نفر مرد نیایند یک مرد و دو زن را گواه بیاورید (بقره 282).

شنیع ترین بخش اسلام آنجاست که عمل پدوفیل (عمل جنسی با کودکان را) مجاز می کند. در اسلام مرد می تواند دختران 9 ساله را به همسری بگیرد. قوانین جمهوری اسلامی ایران که منبعث از شریعت است نیز عمل پدوفیل را مجاز می داند. پیامبر اسلام نیز همسری خردسال داشت (عایشه). مونتگمری وات محقق و مورخ زندگانی محمد ، در کتاب "محمد" از قول عایشه همسر محمد نقل میکند که: « هنگامی که پیغمبر خدا با من ازدواج کرد شش سال بیشتر نداشتم و هنوز با دختران خردسالی که هم سن من بودند بازی میکردم تا زمانی که نه ساله شدم و همسرم مرا همراه با عروسکهایم به خانه خود برد. در این موقع پیامبر 54 سال داشت.» اگر محمد امروز زنده بود و در جوامع اروپائی این کار را می کرد بجرم استفاده جنسی از کودکان مورد تعقیب و محاکمه قرار میگرفت و یا توسط توده های مردم

دنباله در صفحه بعد

کمونیستها و مسئله زن

گزیده ای از مقاله «چپ» نیازمند یک خانه تکانی جدی !
از نشریه حقیقت شماره ۱۶ مرداد ۱۳۸۳

جنبش چپ نیاز به خانه تکانی دارد

اینکه جنبش چپ ایران در زمینه مسئله زنان پیشرو نیست، یک واقعیت است. این عقب ماندگی با پیشرو نبودن چپ بر سر نقد نظام حاکم (در ایران و جهان) و سرنگونی انقلابی آن ارتباط مستقیم دارد. وقتی یک جریان سیاسی برنامه سرنگونی انقلابی نظام ارتجاعی حاکم (با تمام روابط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگ کهن آن) را نداشته باشد بسیاری از روابط اجتماعی ستمگرانه آن نیز بنظرش عادی می آید.

در میان بخش بزرگی از چپها که خود را «چپ کارگری» می خوانند کسانی هستند که به یک اعتصاب کارگری بعنوان مهمترین واقعه قرن بیست و یکم برخورد می کنند اما به مسائل مربوط به جنبش زنان پوزخند زده و در مباحثات و مذاکرات درونی توجه به جنبش زنان را بعنوان یک «انحراف از جنبش کارگری» قلمداد می کنند! واقعیت آن است که چپی که این مشخصات و تفکر را دارد برای جنبش کارگری مثل سم است چون بجای آنکه پیشاهنگ کارگران باشد، بقول لنین تبدیل به آئینه تمام نمای گرایشات عقب مانده درون کارگران می شود و بجای اینکه کارگران را بجلو براند، به عقب می کشاند. عجیب نیست که خط اینان در رابطه با جنبش کارگری نیز از حد یک خط لیبرال بورژوائی فراتر نمی رود. اینان مبارزه طبقه کارگر را محدود به مبارزه برای بالا رفتن مزد یا پرداخت مزد و دیگر حقوق صنفی در چارچوب نظام سرمایه داری می کنند و اصولا کاری به این ندارند که کارگر چگونه می تواند به «حق» واقعی خود که سرنگون کردن نظام سرمایه داری است، برسد. این چپ لیبرال نه به نبرد طبقاتی می تواند جدی برخورد کند و نه به نبرد جنسیتی. چه برسد به اینکه به نبرد جنسیتی به مثابه یک جبهه از نبرد طبقاتی بنگرد و در راهش بکوشد. این چپ، دنباله رو سطح خودبخودی جنبش طبقه کارگر و آگاهی خودبخودی کارگران است. در نتیجه هیچ رسالتی در زمینه زدودن سموم بورژوائی و فئودالی از جنبش کارگری و مبارزه علیه تفکرات ضد زن و مذهبی ای که در میان کارگران بیداد می کند برای خود نمی بیند. گرایشات لمپنی موجود در میان زحمتکشان را که به اشکال ضدیت با زن در خانه و جامعه و در جنبش سیاسی بروز می کند مشکل جنبش کارگری نمی داند و حیرت انگیز آنکه برخی افراد به اصطلاح چپ، تقلید از این عقب ماندگیها را «کارگری» شدن فرهنگ خود می دانند! بسیاری از سازمان ها و محافل چپ به تضاد میان زن و مرد در درون خودشان به صورت دعواهای «خانوادگی» برخورد می کنند و نه بعنوان یک مسئله حاد اجتماعی. پس اینها چگونه می خواهند روابط اجتماعی کهن را براندازند؟

روزانه میلیون ها زن و دختر جوان توسط این روابط گندیده خرد می شوند و عده زیادی کشته می شوند (بشکل قتلهای ناموسی، ضرب و شتم در خانه، خودکشی برای رهائی از فشارهای خانواده و جامعه و غیره). آیا علیه این جنایت باید جنبشی سازمان داد یا نه؟ بخشی از سازمان های چپ حداکثر سالی یکبار (روز هشت مارس) اعلامیه ای در مورد وضعیت زنان صادر می کنند. ما به گزارشات کمیته مرکزی این سازمان ها واحزاب دسترسی نداریم اما به یقین می توان گفت که حتا یک صفحه در باره خط و برنامه فعالیت در رابطه با مسئله زنان، طراز بندی فعالیتهایشان در این عرصه، تجزیه و تحلیل مشکلاتی که با آن مواجه بوده اند، انگشت گذاشتن بر عقب ماندگیهایشان و برنامه ریزی برای برای حل آنها، ندارند.

برخی فعالین و احزاب چپ، فمینیست هائی را که گرایشات مردسالاری و پدر سالاری موجود در میان احزاب و سازمان های جنبش چپ را نقد می کنند، ضد کمونیست می خوانند! این اتهام قابل قبول نیست. در واقع آن سیاستی «ضد کمونیستی» است که به اینگونه گرایشات (مردسالاری) اجازه رشد می دهد و نه سیاستی که آنها را نقد می کند! مهمترین مشخصه کمونیست آن است که ستمدیدگان را به طغیان علیه ستمگران فرا میخواند و شمشیر آنان را تیز می کند. کمونیست کسی نیست که کر است و فریاد درد و رنج انسانها را نمی شنود بلکه کسی است که واضح تر و بلند تر از هر کسی نماینده بیداری و طغیان آنهاست. این انحطاط سیاسی و ایدئولوژیک است که کسی خود را چپ بخواند اما همه چیز را وارونه کرده و نقد ارزشهای فئودالی را «ضد کمونیسم» بخواند و حفظ آنها و یا بی تفاوتی در مقابل آنها را «کمونیسم» بخواند! حمله به فمینیستهائی که با شجاعت نقطه نظرات جاخوش کرده و اخلاقیات سنتی جامعه فئودالی و پدر سالار را نقد کرده و نفوذ گرایشات مردسالاری در سازمان ها و احزاب چپ را به مصاف می طلبند مشکلات چپ را حل نکرده بلکه بیشتر خواهد کرد.

ربط خط عمومی و عقب ماندگی بر سر مسئله زنان

آن چه بعنوان چپ ایران می شناسیم در واقع یک جنبش سوسیال دموکراتیک است (معتقد به

اصلاح نظام سرمایه داری و نه سرنگونی قهرآمیز آن و برقراری یک دولت دیکتاتوری پرولتاریا بجای دولت دیکتاتوری بورژوازی). بخشی از این چپ که تحت تاثیر شوروی سرمایه داری و حزب توده بود، هیچوقت کمونیست نبود. بخشی دیگر که در ضدیت با خط مشی حاکم بر حزب توده و شوروی سرمایه داری شکل گرفته بود، بهمان نسبت که از آرمانهای کمونیستی عقب نشست و به انواع نسخه های سوسیالیسم دروغین تن داد، بهمان نسبت که از خط مشی انقلابی دست کشید و رفرمیست شد، بر سر مسئله زنان عقب مانده و منفعل شد. این ارزیابی ما بهیچوجه سکتاریستی و فرقه گرایانه نیست زیرا ما پس از شکست انقلاب قبل از پرداختن به انحرافات دیگران به جمعبندی نقادانه خط ایدئولوژیک و سیاسی خودمان پرداختیم؛ منجمله بر سر مسئله زنان. در این رابطه رجوع کنید به جزوه «پرولتاریای آگاه و مسئله زنان» که اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در سال 1365 منتشر کرد. نکته اصلی آن جزوه این است که وقتی خط عمومی ایدئولوژیک وسیاسی کمونیستها خراب می شود، فورا به سیر قهقرائی در خط و پراتیکشان در رابطه با مسئله زنان و جنبش زنان پا می دهد؛ و بالعکس، عقب ماندگی بر سر مسئله زنان نشانه آن است که در خط عمومی اشکالات مهم موجود است. این رابطه را بطور واضح می توان در اکثریت چپ ایران مشاهده کرد.

پس از شکست انقلاب سیر قهقرائی در میان چپ ایران شروع شد. این سیر قهقرائی بخصوص پس از فروپاشی شوروی و آغاز کارزار ایدئولوژیک ضد کمونیستی از سوی امپریالیستها و مرتجعین جهان، جهش وار رشد کرد. انتقادهای عامیانه به آرمان های کمونیستی مد شد. در میان بخش بزرگی از چپ، ضد امپریالیست بودن، طرفداری از مبارزه مسلحانه برای سرنگون کردن رژیم حاکم، تبدیل به جوک و مسخره شد. تعریف های جدید از سوسیالیسم باب شد. مسابقه ای راه افتاد بر سر اینکه کدام حزب و کدام «رهبر» بیشتر می تواند سوسیالیسم را از محتوای طبقاتی و انقلابی اش تهی کند و آنرا با مفاهیم بورژوائی پر کند و بعنوان «اندیشه های تازه» جا بزند. یکی سوسیالیسم را «چیزی» که «اساسش انسان» است تعریف کرد؛ آن دیگری «چیزی» که بتدریج از درون تشکل سندیکائی و حرکت خودبخودی کارگران بیرون می آید! صحبت از ایدئولوژی و حزب کمونیست و آرمان و دیکتاتوری پرولتاریا همه بعنوان افکار مستعمل که مال «قدیم» است شمرده شد. نسبیت گرائی در باره آنچه درست و عادلانه است و آنچه نادرست و ناعادلانه است باب شد و پافشاری بر روی اصول کمونیستی و سازش ناپذیری با انواع و اقسام دشمنان خلق به عنوان «بینش دگماتیستی» و «سیاه و سفید دیدن» خوانده شد. بطوری که بخشی از «چپ» به توهم پراکنی در مورد ماهیت جناح دوم خرداد حکومت (یعنی بخش مهمی از عاملین و عامرین قتل عام زندانیان سیاسی در سال 1367 و بسیاری جنایات دیگر) پرداخت. بخشی از «چپ» خونریزی آمریکا در عراق را ضرورتی برای تحقق حکومت فدرالی برای کردها دید. و غیره. برای چه باید از چنین چپی انتظار حرکتی علیه ستم بر زن داشت؟

اکثریت چپ ما با هیچ یک از جوانب وضع موجود نمی خواهد بصورت انقلابی و قهری و رادیکال برخورد کند و در این میان مسئله ستم بر زن، مستثنی نیست. این چپ بدنبال «ممکن» هاست. و «ممکن» یعنی همین نظام پوسیده طبقاتی و روابط اجتماعی و روبنای فکری کهنه آن.

خلاصه کلام آنکه، دلایل عقب ماندگی مجموعه چپ ایران بر سر مسئله زنان می تواند زیاد باشد. اما همه آنها به یک جا ختم می شود: بخش بزرگی از چپ بدنبال زیر و رو کردن انقلابی جامعه عقب مانده ایران و جهان سرمایه داری نیست. این چپ آنقدر به ارزشها و تمایزات جامعه بورژوائی عادت کرده که معضلی مثل برده بودن نیمی از جمعیت وی را به حرکت و اعتراض در نمی آورد. تعارفی و کناری به آن برخورد می کند. تازه برخی با افاده می گویند این جزو مسائل مبرم طبقه نیست!!(منظورشان از «طبقه» طبقه کارگر است) و اصلا به فکرشان نمی رسد که ممکنست کسی بپرسد آن طبقه ای که برده بودن نیمی از جمعیت جزو مسائل مبرمش نیست اصلا به چه درد می خورد و چرا باید آن را تحسین کرد یا به آن تکیه کرد؟ آیا این حیرت آور نیست!

کمونیستها برای نشان دادن خط تمایز خود با چنین گرایشی باید تاریخچه نظرات و اعمال جنبش کمونیستی بین المللی در رابطه با مسئله زنان را رواج دهند تا روشن شود که کمونیسم چیست و کمونیست کیست. فعالین کمونیست باید ماهیت ستمگرانه روابط مردسالاری و پدر سالاری را در میان توده های مردم بخصوص در میان زحمتکشان افشا کنند و به آنان د ر این زمینه آگاهی دهند، گندیدگی و فساد این روابط را نشان دهند و به زحمتکشان یاد دهند که از این روابط منزجر شوند. فعالین کمونیست باید از طریق تبلیغ و تهییج مشخص در مورد مردسالاری، به زنان بگویند که نه تنها باید از ستمی که بر آنان می شود متنفر شوند بلکه باید علیه آن شورش کنند، و دیگر به بندگی تن ندهند. باید با صراحت به آنان بگویند که اگر از این مناسبات ستمگرانه فقط رنج بکشند و علیه آن شورش نکنند تبدیل به انسانهائی مفلوک می شوند. این در مورد همه زنان صادق است ؛ چه زنانی که هرگز آگاهی سیاسی نداشته اند و چه زنانی که زمانی شورشگران کمونیست و انقلابی بوده اند. زنان آگاه و انقلابی نسل پیشین اضافه بر زنان عادی جامعه فشار و سرکوب را تحمل کرده اند. آنان باید روحیه مبارزه پیگیرانه را باز یابند و رنج و مصائب دوره ای را که در آن زیسته اند تبدیل به نیروی مبارزه کنند و در این مبارزه به تیزترین سلاح ممکن دست اندازند. این تیزترین سلاح هیچ نیست جز ایدئولوژی و برنامه و انقلاب کمونیستی. **n**

...زن در ادیان الهی

بسزای عملش میرسید.

خدای مسلمانان بهشتی را به مردان مومن وعده می دهد که در آن تجاوز به دختران باکره و پسران جوان مجاز است. ببینید قرآن چه می گوید: حوریانی سپید اندام و فراخ چشم (طور ،20) به لطافت مرواریدهائی در صدف (واقعه ،23) که در کنار شما زیر سایبانها می آرامند (یس 56) و پیش از آن دست هیچ جن یا آدمی بدانان نرسیده است (الرحمن ،56) و به زیبائی یاقوت و مرجانند (الرحمن ،58) ، و همیشه باکره اند (واقعه 36) و نیز پسرانی جوان (غلمان) که در جامها و صراحی ها باده گوارا که درد سر نمی آورد....(واقعه 17- 21). (بهشتیان) بر بالشهائی از حریر سبز تکیه می زنند (رحمن 76) ، در کنار حوریانی درشت چشم و کوته نگاه (که جز به مصاحبشان نمی نگرند) و گوئی دیدگانشان بیضه های در پرده پوشیده ماکیانند (صافات 48 و 49). این است تصور اسلامیون از جامعه بهشتی!

امام غزالی که مدون کننده شریعت است ، در اثر معروف خود به نام احیاء علوم الدین از قول محمد نقل میکند که: به هر مرد مسلمانی که به بهشت میرود دقیقا چهار صد حوری باکره و پانصد حوری دست دوم و هشتهزار بیوه برای همسری تعلق میگیرد (جلد چهارم چاپ قاهره 1348 هجری)

مسئله ارضاء جنسی مرد آنقدر برای اسلام اهمیت دارد که چند صد همسری را برای مرد روا شمرده است. در اصول کافی در همین بابت حدیثی از امام ششم شیعیان جعفر صادق ، روایت شده که: غیرت مخصوص مردان است و لذا خداوند بیش از یک مرد را بر زن حرام فرموده ولی به مرد چهار زن را اجازه داده است زیرا خداوند بزرگوارتر از آنست که به زن نیز حمیت و غیرت دهد. (علامه طباطبائی)

میرزا فتحعلی آخوند زاده روشنگر پیشرو قرن نوزدهم میگوید: پیامبر به زنان علاقه ی بسیار داشت و علت نزول آیه ی حجاب رفتار و صفات همسر جوان او عایشه بوده است. به گفته ی آخوند زاده همین آیه باعث گردید که زنان مسلمان از نعمت آزادی که مهمترین حق بشر است محروم گردد. محرومیت زن مسلمان از کسب علوم و فنون و صنایع سلب حقوق آزادی و انسانیت از ایشان خشونت مردان مسلمان و رسم نکوهیده اخته کردن اطفال بیگناه و رواج خواجه فروشی همه زائیده ی قانون حجاب اند. سپس می افزاید که قانون چند همسری که درمورد مردان وضع شده از رسوم زشتی است که در جوامع مسلمان مشاهده میگردد و طبق این قانون رابطه ی زن و شوهر بصورت رابطه ی مملوک و مالک درآمده.....(به نقل از کتاب از شهریاری آریائی به حکومت الهی سامی - محمد رضا فشاهی - صفحات93-94)

توضیحات:

1) منبع تمام آیات نقل شده کتاب **تولدی دیگر** نوشته شجاع الدین شفا می باشد.

به مناسبت بیستمین سال تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم)

در تاریخ 15 ژانویه 2005 مراسم بزرگداشت بیستمین سال تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در شهر فرانکفورت آلمان برگزار شد. حزب کمونیست ایران(م ل م) پیامی برای این مراسم فرستاد که در زیر می خوانید.

رفقای عزیز

از طرف حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) بیستمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) را که مرکز بین المللی نیروهای مارکسیست لنینیست مائوئیست جهان است، شادباش می گوئیم. ما همچنین درودهای خود را نثار جنگ خلق در نپال میکنیم. این جنگ خلق شکوهمند تحت رهبری طبقه ما، که توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) نمایندگی می شود، به پیشرفتهای مهمی دست یافته است. پیروزی نهائی جنگ خلق در نپال اهمیت عظیمی برای انقلاب پرولتری جهانی دارد. خلقهای نپال پرچم سرخ و درخشان آینده کمونیستی را بر روی پشت بام جهان به اهتزاز درآورده اند. شک نیست که پیروزی آن امواج تکان دهنده ای را به سراسر آسیا و مناطق دیگر جهان فرستاده و الهام بخش پیشرفت انقلاب های پرولتری دیگر در این منطقه و ورای آن خواهد شد.

رفقای عزیز
وجود ریم نقش تعیین کننده ای در پیشرفتهای نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست جهان داشته است. ریم در طول زندگی خود یک خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح برای جنبش مائوئیستی جهان ارائه داده است. بدون ریم جنبش کمونیستی بین المللی نمی توانست با موج بحران، یاس و گیجی سیاسی و ایدئولوژیک که پس از مرگ مائو و کودتای رویزیونیستی و احیای سرمایه داری در چین، گریبانگیر جنبش بین المللی کمونیستی شد مقابله کند. نیروهای کمونیست اصیل باید ریم را تقویت کرده و تکامل دهند. این یک وظیفه بسیار مهم برای هر کمونیست، در ایران و در بقیه نقاط جهان است.

امروز نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی بر سر میلیاردها مردم روی زمین مرگ و نابودی می بارد. این درحالیست است که جامعه بشری به حد حیرت انگیزی به فراوانی، پیشرفت تکنولوژی و دانش رسیده است. این وضع نشانه آن است که باید هر چه زودتر این نظام کهن را سرنگون کرد و بر جایش یک نظام نوین بشری بنا کرد.

توده های مردم می خواهند بدانند آن نظام نوین چه خصوصیاتی دارد؟

طبقه ما در قرن بیستم تجربه عظیمی در متولد کردن و ساختن جوامع نوین کسب کرد. جوامعی که پس از انقلاب اکتبر روسیه و چین ساخته شدند با هر چیزی در تاریخ بشر کیفیتا متفاوت بودند. اما آیا به اندازه کافی خوب بودند؟ کاری که آنها کردند و دستاوردهای ما در هر دوی این تجارب، عظیم و پرشکوهند. اما چگونه می توانیم به ورای آن تجربه ها رفته و جوامعی که حتا بهتر از آنهایند، بنا کنیم؟ جنبش بین المللی کمونیستی باید جوانب مثبت و هم منفی این دو تجربه را جمعبندی کند. بدون اینکار ما نمی توانیم انقلاب های پرولتری را در کشورهای مختلف به پیروزی برسانیم و در جهان کمونیسم برقرار کنیم. ما باید جوانب مثبتشان را رشد و تکامل دهیم و از جوانب منفی شان گسست کنیم. در غیر اینصورت برنامه کمونیستی تبدیل به یک پوسته بدون محتوا می شود.

از زمان مرگ لنین و مائو تغییرات زیادی در جهان شده است. جهان نیز ماده متحرک است! پس دانش ما در مورد آن باید تازه شود. این تغییرات باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در مجموعه فکری و برنامه های عملی مان ادغام شده و بحساب آورده شوند. بدون چنین کاری نمی توانیم جهان را تغییر دهیم. احزاب مائوئیست باید با اتکا به قدرت و توان کلکتیو خود این مسائل خطی مهم را روی دست گرفته و حل کنند. امروز در این مقطع از تاریخ، این مسائل اهمیت فوری عملی یافته اند. یعنی حل یا عدم حل آنها روی پراتیک و پیشرفتهای جنبش کمونیستی تاثیرات مهم می گذارد. شک نیست که این وظیفه مهم نیازمند کار و مبارزه سخت است. و شک نیست که برخی در مقابل آن مقاومت کرده و برخی دیگر با شور و شوق به استقبال آن خواهند شتافت. یک کلام حل این مسائل مهم و ارائه جوابهای تیز و تازه مارکسیست لنینیست مائوئیستی به آنها، مبارزه ایدئولوژیک خواهد برد. اما در کل موجب رها شدن و تولید انرژی عظیمی در خدمت انقلاب پرولتری جهانی خواهد شد.

رفقا
در مقابل رویمان نسل جوان شورشگری در ایران و سراسر جهان در حال سربلند کردن است. بخش مهمی از این نسل باید جلب ایدئولوژی کمونیستی شده و رهبران و ستون فقرات امواج نوین انقلاب پرولتری را در کشورهای مختلف جهان تشکیل دهند.

مردم ایران 26 سال یک حکومت تئوکراتیک اسلامی را تجربه کرده اند. تجربه این حکومت تاریک اندیش باعث شده که نسل جوانی که می خواهد علیه این نظام مبارزه کند، با شک و حتا انزجار به کلمه "ایدئولوژی" نگاه کند. جمله رایج در میان بسیاری از آنان این است: "ما ایدئولوژی چه از نوع اسلامی و چه غیر از آن را نمی خواهیم". آنها به غلط می پندارند که "ایدئولوژی" فارغ از اینکه مال چه طبقه ای است، ضد حقیقت و روحیه حقیقت جوئی است. کلمه "ایدئولوژی" در خیالشان تصویر یک بینش معوج، متحجر و خفقان آور بیزار از علم و تغییر و تکامل فکری را زنده می کند. ما می دانیم که میان این تصویر و ایدئولوژی کمونیستی زمین تا آسمان فاصله است. کمونیسم یک ایدئولوژی سراسر علمی است؛ که محک تجربه را در مورد خود می پذیرد و خود را در معرض انتقاد قرار می دهد. کمونیسم علمی است که مرتبا خودش خودش را بررسی و نقد و تازه می کند. پر از حرکت است و در همان حال که جهان را تغییر می دهد مصالح تغییر و تکامل خود را نیز فراهم می کند. در جمهوری اسلامی "تعهد ایدئولوژیک" داشتن یعنی دست زدن به هر دروغ و تحریفی که به نفع اسلام و حکومت اسلامی است. ایدئولوژی کمونیستی فرسنگها با این مفاهیم "ابزاری" فاصله دارد. زیرا ضرورت وجودی اش تغییر جهان است و مجبور است به حقیقت تکیه کند و مرتبا حقایق جهان را بفهمد تا بتواند جهان را تغییر دهد. ما کمونیستها هیچ وجه اشتراکی با مذهبیون و یا ایدئولوژیهای ایده آلیستی دیگر نداریم و نباید داشته باشیم. ما باید این تفاوت های عظیم میان کمونیسم و بقیه را به میان جوانان مبارز و توده های مردم ببریم. این چالشی است که در مقابل حزب ما در ایران قرار دارد. 26 سال تجربه تلخ تحت یک رژیم تاریک اندیش مذهبی، مردم و بخصوص جوانان را تشنه یک روحیه نقادانه کرده است. این نیاز را فقط ایدئولوژی کمونیستی می تواند حقیقتا جواب دهد. کمونیسم هم سلاح نقد است و هم نقد با سلاح. پس سلاح ایدئولوژی کمونیستی را تیزتر کنیم و ریشه های آن را در میان جوانان شورشگر و مردم بکاریم و جنگ خلقهای دیگری که هدف نهائی کمونیسم بر تارکشان می درخشد، در نقاط مختلف جهان براه اندازیم.

زنده باد مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
پیروز باد جنگ خلق در نپال

حزب کمونیست ایران (م ل م)

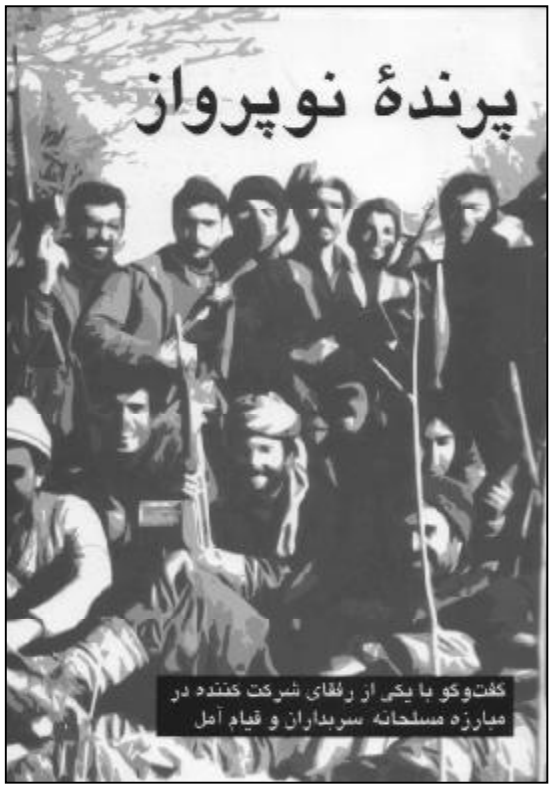

بین شما کدام
- بگوئید !-
بین شما کدام
صیقل می دهید سلاح آبائی را
برای روز انتقام!

گزیده ای از اطلاعیه سربداران در آبانماه 1360 از کتاب پرنده نوپرواز

ما سربدارانیم که علیه حکومت بیداد خمینی و برای نجات انقلاب و کشور بلادیده مان قیام کرده ایم.... به همت قیام دلیرانه توده های انقلابی ایران و فرزندان سربدارشان آزادی از چنگال دیو استبداد و دغلکارانه مذهبی نجات خواهد یافت. راه استقلال میهن اسیرمان هموار خواهد گشت. به آشوبگریها و شرارت های آخوندهای خونخوار و دستجات توطئه گر وابسته به ابرقدرتها پایان داده خواهد شد و یک نظام جمهوری واقعا مردمی و متکی به اراده و آراء خلق بر ویرانه های نظامات قرون وسطائی و وحشیانه سلطنتی و ولایت فقیه بر پا خواهد گشت.... یا سر ما بدار آویخته خواهد شد و یا آنکه ما سر جنایتکاران حاکم و دشمنان دغلکار خلق را بدار خواهیم آویخت...ای مردم ایران! دیگر تحمل حکومت بیداد و آدمکشی مشتی خونخوار و خمینی خائن در راس آنها کافیست.... جمهوری اسلامی خمینی و دارودسته اش چیزی جز یک دستگاه فساد و زور و قلدری آخوندی نیست. خمینی دغلکار رژیم مطلقه سلطنتی را در شکل و شمایل مذهبی و بر تلی از بدن های متلاشی شده جوانان انقلابی ما بار دیگر احیاء کرده است. حکومت شلاق و چوبه اعدام خمینی و شرکاء روزی نیست که خون صدها جوان و نوجوان، زن و مرد و حتا فرزندان خردسال مردم را به زمین نریزد. صدای گلوله همچنان از زندان ها و بازداشتگاه های فراوان جمهوری اسلامی بگوش می رسد.... آشوب و شرارت خمینی و دارودسته اش ملت را به عزا و کشور را بسوی اضمحلال و ازهم پاشیدگی کامل کشانده است. حکومت جهل و خودپرستی و خیانت این پیر روباه متقلب، صنعت و کشاورزی و علم و فرهنگ ملی را به حال رکود و افول کشانده و آسایش و امنیت فردی و اجتماعی را در میهن ما به یکباره از میان برداشته است. پس باید همت و غیرت کرد و بار دیگر بپاخاست و گلوله را با گلوله و خون را با خون پاسخ گفت. ای دشمنان خونخوار و دغلکار ملت! بدانید که امروز دست انتقام تاریخ از آستین ما سربداران بیرون آمده است و مطمئن باشید که امروز همه فرزندان شریف این ملت سربدارند و با سربداران اند. ای رفیقان کارگر و ای برادران و خواهران رنجبر درهمه شهرها و روستاها!.... یکدل و متحد بپا خیزید! از توپ و تشر توخالی و تیر و تفنگ پوشالی مشتی اشرار و اوباش بی آبرو نهراسید. خیمه و بارگاه این خیره سران را که هوای سلطنت به سرهای بی مغزشان زده است باید بیرحمانه به آتش کشید.... آبان 1360

این سند و اسناد دیگر سربداران بطور کامل در کتاب پرنده نوپرواز منتشر شده اند.

جوانان مبارز: کتاب پرنده نوپرواز را بدون هراس از اوباشان جمهوری اسلامی بهر طریق که می توانید بدست مردم برسانید!

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست -لنینیست-مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): WWW.SARBEDARAN.ORG

پست الکترونیکی: HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح: AWTW, 27 OLD GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX, UK